

فلسفه و عرفان
اراده قدرت ایمانی

محمد آصف فقیری

الله
محمد
الكرخي
الكرخي

اراده قدرت ایمانی

فلسفه و عرفان

نویسنده: محمدآصف (فقیری)
طرح و دیزاین: سید معراج الدین (هاشمی)

زمستان 1402

فهرست

1	مقدمه:
2	چیستی دین
3	مبحث اول- شمه ای زرحمتش:
5	گفتار اول- ماهوی دل:
5	رهبری دل برای مقصد دل!
6	گفتار دوم- حضور، روح دین:
7	الحاق عقل و عشق!
7	مبحث دوم- اراده فاقد هدف:
8	گفتار اول- جامعه فاقد وجود:
9	نامتناهی انسان!
9	گفتار دوم- دموکراسی و اسلام:
10	نتیجه گیری از چیستی دین
12	تحجر و سلب جوهر انسانی
12	مبحث اول- گذر از من صوری به من حقیقی:
13	غزل:
14	گفتار اول- جوهر جان انسان:
14	غزل:
15	گفتار دوم- انتخابات:
15	حکمت وجودی من!
16	مبحث دوم- چیستی انسان
16	گفتار اول- ایثار، تغذیه روحی:
18	گفتار دوم- اراده به دانستن:
18	غزل:
18	نتیجه گیری تحجر و سلب جوهر انسانی
20	مفهوم شناسی جهاد اسلامی در مبانی دولت مدرن

- 20 مبحث اول- مفهوم جهاد:
- 21 گفتار اول- اخوان المسلمین:
- 21 گفتار دوم- دیپلماسی و اسلام:
- 22 مبحث دوم – دولت مدرن:
- 22 گفتار اول- غرب ستیزی شاخص اسلام سیاسی:
- 22 گفتار دوم- چالش عمده دولت مدرن در افغانستان:
- 23 نتیجه گیری جهاد اسلامی در مبانی دولت مدرن
- 24** **تمیز در علمای ربانی و سوء**
- 25 قوه نطق انسانی!
- 26 گفتار اول- چندی در سیرت امام اعظم:
- 26 رسیده به دل!
- 27 گفتار دوم- علمای انتخابی:
- 27 مبحث دوم – دانشمندان بی وجدان:
- 28 گفتار اول- تکنوکراسی و جامعه توده ای:
- 29 گفتار دوم- خرد تا عدالت اجتماعی:
- 29 نتیجه گیری تمیز در علمای ربانی و سو
- 30** **روشنفکری اعجاز قرآنی است یا دین گریزی؟**
- 31 مبحث اول- چپستی عقل:
- 33 چپست یا از کیست انسان؟
- 33 گفتار اول- نقل:
- 33 گفتار دوم- تقابل عقل و نقل:
- 34 مبحث دوم- دین گریزی:
- 34 گفتار اول- تحقیق قوت دیپلماسی:
- 34 گفتار دوم- رویکرد اسلام تحقیقی و صلح پایدار:
- 35 نتیجه روشنفکری اعجاز قرآنی است یا دین گریزی
- 37** **جستجوی صلح پایدار**

37مبحث اول – عدالت اجتماعی و افغانستان:
38گفتار اول- ایمان:
38گفتار دوم- اجتماع:
39مبحث دوم- قانون ناظم یا ابزار؟
39گفتار اول- شاه امان الله خان و مشروطه سازی وی:
39گفتار دوم- تحجر و فقدان معنویت:
40نتیجه جستجوی صلح پایدار
41انسان چیست؟
41جلای جوهر انسان!
42مبحث اول- دنیا نسبی:
42تن، لباس انسان؟
42گفتار اول- زمان:
43نبوت رسالتش!
43گفتار دوم- مدروک عقل و روح در هستی انسان:
44مبحث دوم- فضیلت:
44وجد دل!
45گفتار دوم- تحجر و اختلاف آفرینی:
45نتیجه چیستی انسان
45تتبیین انسان!
47خموشی فرهنگ محض در انتقال معنی تام
47مبحث اول- خموشی:
48گفتار اول- چند رسانه ای شدن:
48گفتار دوم- نماد و انتقال معنی:
48مبحث دوم- گفتار تُهی معنی:
48گفتار اول- سواد و انسان مدرن:
49گفتار دوم- چرای دین زدگی و افغانستان:

49	نتیجه از خموشی محض در انتقال معنی
50	فراجنسیتی انسان
50	روح آزاد انسان!
51	مبحث اول- جمال و وجود انسان:
51	گفتار اول- تبعیض و چیستی آن:
51	گفتار دوم- مادر دانا یعنی اجتماع با خرد:
52	مبحث دوم- جلال در تضاد دیو سیرتی یا قهر و غضب:
52	گفتار اول- حکمت حجاب:
52	بند صور ظواهر، بندش انسان!
53	گفتار دوم- توجه زن ستیزی:
53	نتیجه فراجنسیتی انسان
55	جوهره دین و شتابی بسوی تکمیل فرد
56	من نه من کنم!
56	مبحث اول- نتیجه یا عریان نیت:
56	گفتار اول- شجاعت مدنی:
57	گفتار دوم- معرفت علم:
57	مبحث دوم – فضیلت دین:
57	گفتار اول- توجه بردگی:
58	گفتار دوم- رفع تردید:
58	نتیجه دین و تکمیل فرد
59	نتیجه جمعی از اثر اراده قدرت ایمانی

مقدمه:

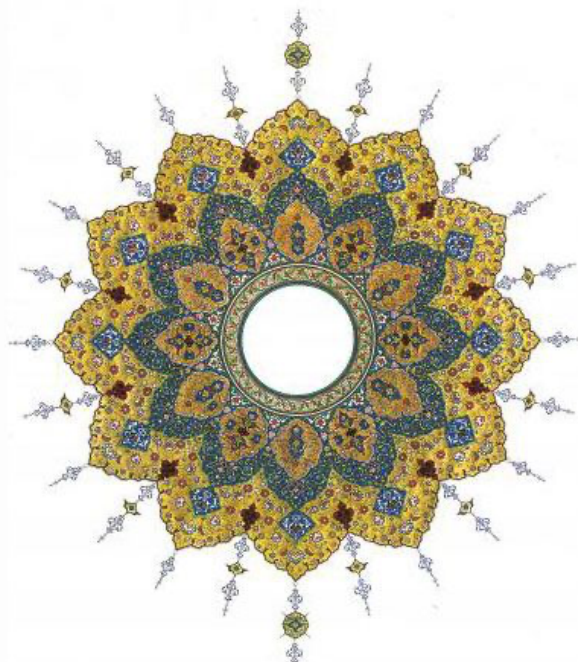
ورود در جوهره دین به اساس تقلید و پیش داوری، قدرت و نیروی معنوی در تداوم عمل نیست. بلکه تحجر و دین زدگی بستریست در ابعاد مختلف به نقض حقوق بنیادین بشری، که مقدمه را با سوالات آغاز می کنیم که متن کتاب در پاسخ آن قرار گیرد: دین چیست؟ چگونه تحجر سلب جوهر انسانی می کند؟ مفهوم شناسی جهاد اسلام در مبانی مدرنیته در افغانستان چگونه است؟ چقدر جستاری در تمیز علمای ربانی و سوء می تواند جامعه را بسوی روشنگرایی هدایت کند؟ اصلاً روشنفکری اعجاز قرآنی است یا دین گریزی؟ صلح پایدار را چگونه جستجو کرد؟ انسان چیست؟ خموشی فرهنگ محض در انتقال معنی تام چگونه است؟ جوهره انسانی در فراجنسیتی انسان چیست؟ چگونه جوهره دین و انسان شتابی است بسوی تکمیل انسانی و منحصر به فرد شدنست؟

که این اثر فلسفی عرفانی حاضر محصول تروشات ذهنی وجودی نویسنده به منظور روشنفکری دینی در افغانستان بوده، که در بعضی موارد از نظریه های فیلسوفان هم استفاده شده، و در خدمت فرهنگیان و پژوهشگران قرار داده می شود. و بعضی از مطالب را در نظم نیز درآورده شده است. و مقصد از روشنفکری دینی، در برابر فهم نادرست از دین می باشد. و اینکه چگونه معنویت دینی بستر خرد و قدرت خرد را، به منظور پایداری نظام جمهوری اسلامی در افغانستان مهیا سازد؟ دعوت می گردد، که مقالات و کتب دیگر نویسنده را، که در علوم حقوقی سیاسی افغانستان که در اینترنت نیز قابل دریافت است مطالعه کنید. که مولفه های مردم سالاری را در مقدم از دهلیز معنوی دین مبین اسلام عبور داده، بعد با نظریات حکما اسلام و غرب نسخه های مطلوب و دست یافتنی را، به جامعه سیاسی افغانی پیشنهاد کرده است. و جان کلام از اثر حاضر اینکه: آن باوریکه سلب اراده کند، ایمان به ذات اقدس چطور بوده می تواند؟ یا جهت به اراده منفور و اعمال ضد انسانی دهد؟ که بیدون شک ایمان حقیقی، قدرت در اراده به واقعیت بسوی فضیلت دنیایی و معنوی بوده، و تحول در اندیشیدن از خرد و ایمان شایسته، کمال انسانی و انسانیت است، و بایستی در تحول افغانستان، یعنی رحمت حق نصیب گردد که با بصیرت دید. باور ما بدل، از ید بلاکیف الله و سیر تفکر ما از اراده منور با نور ربوبیت، محصول از سیر ایمان اجمالی به ایمان تفصیلی بوده که آنرا درک حقیقت گفت و شناسی چالش به منظور تغییر واقعیت عینی، پس منشاء تفکر دقت تام، یا مجذوبیت حق است. بر اعمالیکه می تواند از حیطة احکام الهی و ایده های حکما، و نتایج از تجربه دیگران... باشد و نتیجه این دقت را قبل از آغاز عمل دید، و این بینش در برق آسای عمل، بسوی هدف، که مدیریت زمان و مدیریت سرعت عمل در مطابقت زمان، بلوغ یا پختگی سیاسی می باشد. حکمت پدیده یعنی استنتاج، یعنی زمان حرکت ماده و سنجش امور طبق آن، اما جوهر عقل و روح نه در حیطة زمان یا زمانی دنیایی که زمین در دور آفتاب در گردش است، بلکه مقدم منطقی هر زمان می باشد. مثلاً قرآن معجز به هر زمان و یا بسیار از ایده ها و نظریات چون افلاطون و ارسطو که بر پدیده های سیاسی حقوقی

امروز هم فیاض است. و استنتاج دریافت یا سنجش نتیجه در مقدم، اهداف آفرینی بر اراده هاست. آن جوهریکه دین مخاطبش را وصل می کند به ماورای هستی فنا پذیرش یا به بقای جاویدانگی، از بیرون توسط حواس ناقل نمی شود. بلکه اندرون جان انسان، جاویدانگی در وصل جانانست. که آنرا در سیر عرفان و آتش محبت را مقصدیست که در عرفان اسلام، در اوج امواج پرده سوزی پرده های دل بوده که تاج کرامت شایسته می شوی و آن آتش تُهی می سازد، از من منفور تا خادم شدن به همنوع خود، زیرا جوهر هستی یا روح ما یکی بوده و خدمت به خلق الله افضل اعمال در سیر فی الله و قرب مع الله می باشد.

محمدآصف فقیری

Faqiri85@gmail.com



چیستی دین

دین یعنی سیر ایمان اجمالی به سوی تفصیلی که فقدان معرفت را، دین ستیزان گویند: دین به مشکل ترین سوالات، آسانترین جواب می دهد. که حقا سیر معرفت و رسیدن به مرحله که تمامی اعمال که خداوند در قرآن به آن حب گفته است، و آن اعمال در سنت حبیب صلوات علیه هم عریان بوده و ترا مشهود آید در روح و جان، آن مقام عبدیت، ایمان عین الیقین و حق الیقین میباشد. که علم دنیایی بر اساس تجربه بود، که دریافت فیوض قلب، تازه و کیفیت و آرامش و جذب لذت تام حقیقت، فوق آن تجربه علوم تجربی است. که کشف روح توسط علم سیانس از آنجا ناممکن میباشد، که جوهر است، که اگر به تجربه علوم طبیعی پدیده بدست

آید، آن عرض بوده و أسباب و وسیله روزگار بشری، مفهوم فلسفی دین یعنی عرفان، که بیدون شک فلسفه فاعل شناسا و عرفان وصل حقیقت، یعنی حکیم تا در حضور قلبی مجذوب نشود، پای اسب اش بند بوده و به گونه دایره وی در چرای و چپستی در گفتگو باقی می ماند نه وصل خموشی یا وصل ابدیت، که حقا وصول قلب در حقیقت، خموشی در اتصال ابدیت و کاشف معنی تام است. این خموشی نه در ادراک حواس پنجگانه و خامی فرد در فقدان عقل محض می باشد. دین سیاسی و افرادیکه وسیله می سازد دین را تا رسیدن قدرت که دین فاقد روحیه رحمانی و تمامی علت و معلول های اعمال شان، از مینای دهشت و وحشت... و آن دین سیاسی است و هدف در آن قدرت، که منظور ما جدای سیاست از دین هم نیست. که اکنون شمه از رحمانیت را در نظم خدمت تان از حدیث صحیح که بنده عاصی سه بار به دروازه کریم مراجعت می کند و روایتی از کتاب عبدالحق دهلوی، که هندوی مست بجای صنم، صمد می گوید و به چشم دل خوانید و ببینید همت صمد را...

مبحث اول- شمه ای زرحمتش:

عاصیان را حسرت گنه گرفت	جوش غفران جوشیدن گرفت
این دم بر نطق نظمش، کرده است	در احادیث، جوش رحمت مشهودست
جمله عالم طفیل روی اوست	قول حق، در حدیث و فعل اوست
جمله سجود و رکوع و تسبیحش	چو عاصی پُر معصیت، نادم بردرش
بعد فرمان جمله برویش، ذن کند	ز در کبریای، رد همه می کند
بهر رضا سعی بیجان می کند	بار دوم درش، را در می زند
دل زشوق دارد، پُر جمال و نه فصول	بار سوم بردرش، نه خسته و ملول
خالق و رب شما، زاین بنده حیا کند	حق تعالی بر ملایک، این ندا کند
فضل و رحمتم براو، نایل شده	بر درم سه بار مقیم گشته
لوح تقدیریش، زشقی سعید بگردانید	جمله معصیت و خطاهایش سوزانید
جز درم، هر دری دیگر حایل شود	کو دری دیگر؟ که او مقیم شود

زنزهة القلوب، جلای جوهر کنم	گوش سمع دار، نقل دیگر می کنم
یا صمد یا صمد، می شنوید بارها	سیر می نمود، جبرئیل بر آسمانها
کز منادی زمین، شور در آسمان بود	که حق تعالی بی درنگ، در لیبیک بود
جستجو میکرد و هر طرف تپید	در زمین جبرئیل بهر رمز فتیت
تا از برای همنشینی، دوست او	بر زمین مسلمانان، در کاوش او
لا جواب بود، که حق این ندا کرد	مطلبش حاصل نشد رجوع ببالا کرد
نیست مگر جز مسلمان بروی زمین	عزم مطلب سوی هندوان بگزین
هندو مست دید، بر در صنمش	ز اطاعت سبک بال، سوی مطلبش
استجابتش می کرد حق بی منت	کز مدهوشی و کالات، می گفت صمد
خود تو دانی همه رازها، کی منم	گفت جبرئیل نیت منادی صنم
نیت و مراد، خوانی ای مبین	او ز خطا گوید، نه از راه دین
او خطا گوید، من صمد بی فرسنگ	حق بر امینش، گفت بی درنگ
بی نیازی، بر نیازهای شان میکنم	جمله در خطا باشند، من کی خطا کنم
کی رسد یک، ز صد هزار تسبیح شان	گر نیایم از در کریمی بر بندگان
تا لبش بر صمد، من در لیبیک هایم	فضل و رحمت برین منادی کنم
تاج ایمان بر سر منادی می رسید	شفقت صبح، چی زیبا می دمید

چاکر درم فقیری در سگرا، هوش می کند

دمادم شربت یهدی من ایشاء، را نوشد

گفتار اول- ماهوی دل:1

ذکر با حضور یا حضور ذکر آفرین، البته مقصد از ذکر مجموعه از اعمال است که تقوا گفته می شود. که افضل آن ذکر کثیر، که اثبات و بنای این افضلیت همان حضور است. در مقدم بی بنا بر حواس یا حتی عقل محض، که حضور را کسبی می داند، و آنچه از کسب آید جوهر نه، بل توهم است. خاتمه که آغازی به هوای لقاء و سوختن در سوختن را غنیمت، و بر رفع خامی می پسندد، البته تا توهم را حضور داند، در این خامی باقی ماند و بشکل دایره وی همه اعمالش تکراری و نه به نقدی، بلکی به نقلی و به رسمی نه عقل را فهمی و نه دل را اثری، اینک جوهر حضور غالب و افزون بر عقل و شدت قلب و میل به آن سوی نار عشق، که پختگی بی پایانش در گذریست به ایمان عین الیقین و حق القین، سفینه اش فرا زمینی، لیک ترا نیست بقای، خود دهد این وفای که وصلت می باید نه جستن نه خواستن نه خفتن، لیک یک سوختن که ترا نماند به خودت باری، چون نه بیاری نه بیاری نه بپزی چون خامی و نبینی، تا احوال دل در یدش دهی تا ترا پخته کند. از این خامی، که اندر صخره وجود راهی داده ترا بخود، بعدی اندکی خودش را بخود که آنست دل، و آنچه از خاک پذیرفته می شود بر تقویت و حی جسم و ادامه حیات، چون اصل جسم از خاک، و آنچه در این جسم خاک نهفته شده است، دل و تغذیه و چستی آن ماهوی دل حضور جانان است. که ایمان و کسب اعمال ایمان، در جوش دل و هدایتی از دل، دل و جوهر دل بسوی اصل دل و مقصد دل، که می باید در زندگی چند روزه دنیا آن مقصد را حصول کرد، تا جاوید شد و مرگ باشد دریچه بقایت بسوی بی نهایت.

رهبری دل برای مقصد دل!

انس و جن باشند' طفیل قامتش	صد سلام و لک سلام بر سیرتش
کز سیرتش' هردمی حال دمد	جوهر دل' ز سده نور شود
رحمت حق' شامل عام و خاص شد	فتح مکه چو بی نیزه و شمشیر شد
زردی خوف' بزخ سر بسر	أم معاویه' چو شد خبر
هر طرف می تافت بی ملال	چاره بیچاره' در جان بی بال
بیم بی انتها' کز انتقام کرد	قفل و زنجیر' بر در و دیوار زد

1 نتوان عمق دین را بیدون ماهوی دل درک کرد' و دلربای اخلاق متعالی آنجناب پیام و جوهره رحمانی دین مبین اسلام است.

گفت ابو سفیانش 'حرفِ چنین	بر در و دیوار' چرا کردی این
آن ابو سفیان که تازه صاحب دل	ارمغانش' از معدن دل بر دل
فتح محمد بر در و دیوار نیست	جز در دل' مقصدش زنهار نیست
سعی بیجا مکن' لاخوف باش	در پناه فیضش' دل شاد باش
تیر او' بر حریم دل رسد	قصد دل بر مقصدش میرسد
من چه گویم وصف والای او	خود خدا گوید' ثنا او
بیدلان را' صاحب دلی رسید	دوستداری عفوش' بر شهود دمید
ز خون حمزه و یاران گذشت	صید اخلاقش' ز تیزی شمشیرها گذشت
هند جگر خور بود' مومنه شد	صدر اسلام گشت' فاخره شد
جوهریست' که نامش دل کنند	ز دو عالم خاصه آدم کنند
جوهری بر کرمنای بنی ادمست	دم به دم' سویش کاروان هاست
چشم دل' لایق دیدار شد	مستفید حق' از برای حق شد

خجل و شرمسار و صفش' فقیری

بیدلست و می کند با دلدار همدلی

گفتار دوم- حضور، روح دین:

مباد هستی و فرجام ما در دنیا یا سلب اراده آزاد ما و آن سفری بسوی خودش، و این هستی امروزی در علوم تجربی نهایتاً نیرو و انرژی دانسته شده، و فلسفه قدم داناتر بسوی شناسایی حضور می نهد، که جوهر می گوید. و در دین اسلام وجود لایزالی خود را نور گفته، و جواب تمامی چون و چرا ها که در قلوب مجذوب خود می کند جاذب، و نه اینکه قلب بتواند یا قادر است به دریافت حضور، بلکه گل جز خود را، که روح ما است در قلب ما، جذب خود می کند. البته ماهیت هر دل را این هنری، که جانان را راضی کند. و پدیداری روش آن در

ظواهر تقواست، که اگر تقوای فاقد این هنر باشد چه سود؟ که آن تقوا نیست و تکرار عمل، زیرا تقوا همیشه تازه و مثبت که تکرار عمل در ماهیت این هنر گنجانیده نشده است. و این سیر مجذوب شدن در مقصد، در عمر ابدی یا زندگی پسا مرگ هم پایانی ندارد. حالا پدیداری حضور اینکه: هر آن عمل که غایتش یا نتیجه عمل به نفع بشریت در دنیا قابل محسوس و ملموس نشود. هرگز آن عمل نفع به آخرت محسوب نمی شود. زیرا حسنه دنیا و آخرت ربط منطقی دارد، که اینجا پدیدار شود. زمانی اهداف بدست می آید که از عمق و ژرف عقل یا تحقیق تز یا نهاده شود، و نتیجه معقول خود اهداف، چندین تز یا نهاده های دیگر می کند، و نسل در نسل از فیض آن مستفید می شود و از اینجاست که حسنه آخرت را استنتاج می کنیم.

غزل:

الحاق عقل و عشق!

مصلحت این دو، یک وجود ماست	تلفیق عقل و عشق را کجاست؟
که آغاز بی انجام، زشوق لقا است	کشف وجود، کاوش مطلق
کز فنای وحدتش، کثرت کی جداست	نور عقل و نار عشقش، کز دم دمه‌های او
قطره ام زدریا، او درون گوهر هاست	رونق یکسانی، یک تن و یک جوی او
صد سجود و رجوع، در خمی ابروست	هر وجود زاو موجود، کز فنای محبوب

نه فقر بتو فقیری، از غنایش مستوری

در هیچ گر مپیچی، این فنا بقاء دوست

مبحث دوم- اراده فاقد هدف:

بیت:

کز جمله به تن، یکی زنده بجان
 تو سرور را زسرگردان، فرق خوان
 شرح فلسفی عرفانی بیت: سرور یا خادم انسانیت در حقیقت، فاعل شناسا جوهر جان خودست، که قطره است از دریا لامنتهی هستی و واصل از طریق مصطفای به اصل لامنتهی، حریص است در خادم بودن به همنوع خود، چون جوهر یا روح آدمی، وحدت بی کمیت یا کیفیت در اوج اتصال، که قلب را شدت بی نهایت در شتابی بسوی بی نهایت یا همانا عشق و هوشیاری همه مثبت بی منفی می باشد. که اینجا تاج کرامت را لایق است.

شرح جامعه شناسی سرگردان: مقصود از سرگردان که در کشور ما افغانستان مخصوص پسا جنگ های چند دهه، تا دلت بخواهد است. آنان اند که هدف ندارد و همیش در برنامه کسانکه روی هدف خود کار می کند دخالت می کند و بسیار خصایص بد چون در عیب دیگران بودن را ترجیح می دهد تا سرش باشد در کار خودش... این حالت را می توان بحران هویت در جامعه بدوی هم گفت. جامعه توده ای بستر برای تمامت خواهی بوده، چون اگر تمامت خواهی حاکم شود، یعنی پدیداری تنزل جامعه بر نقطه رسیده، که جز فلاکت و غم روزافزون امید دیگر نداشت و حتی غایت اعمال که در ابتداء احسن جلوه می کند هم بسوی منفی کشانده می شود. و یا دست آوردهای که ظاهراً امید بر توسعه می دهد. اما منشاء در آغاز از تنزلی می باشد که جامعه توده به آن جاء رسیده است، نتیجه ندارد. و همه توجه و توجه پذیری جای حکمت و معرفت علم را میگیرد.

شرح سیاسی از عیب اجتماعی: عیب منوکرسی یک تن پرستی، عیب ارسطو کراسی تمامیت خواهی و عیب دموکرسی مردم فریبی - مردم زمانی فریب می خورند که سطح آگاهی و دانایی پایین باشد. که در این شرح راه حل معضل: هستی و دانایی محض از هستی فردی، و انتقال دریافت از هستی فردی به جمع اعضاء چراغ بیرون رفت از منجیق منفور بسوی تعالی روح و عینیت آن، در نظام انسان مدار نظم جامعه پدیدار می شود، همانا دولت مردمی...

گفتار اول- جامعه فاقد وجود:

جوهر که در وجود خاکی توسط اعمال بیدون تفکر، و توسط اراده آزاد خودی سلب شده، و در این حالت آزادی برایش مفهوم ندارد. که چنین وجود انسان شکلی غرض نه جوهری را، طعمه و ابزار است، برای اهداف کسانی، که جویای سود و قدرت اند. پس جمع توده در جامعه فاقد تفکر، جز از ماشین دارهای جنگی قدرت های استخباراتی در بستر اسلام سیاسی می باشند. اراده آزاد و تکریم انسان مشیت الهی بوده و تکمیل انسان توسط آزادی که در مقابل، سلب آزادی در سیر تنزل توسط قوه یا انرژی منفی و منفور، که همه اعمالش فاقد دقت فکری و نتیجه تباهی و فلاکت می شود. این وضعیت پدیداری شیطان انسی است. پس انسان موجود در سیر منفی یا مثبت، که حالت میانگین بین سیر مثبت و منفی ندارد و یا تغافل اولین دام و در دام افتادن وی می باشد. که لوامه یا ندامت بازگشت بسوی نور و انرژی مثبت را، روبروست. زیرا ندامت و عمق یا ژرف نگری لوامه آسیب شناسی خطا و عدم تکرار آن می باشد. سیر در تعمق تفکر بطور روزافزون سعادت بشری و جامعه است. و متعالی اعضاء جامعه تا پدیداری کرامت از محصول فکری انسان و موجودیت سعادت جامعه از این ریشه ربوبیت رب، و چشم دل را باز شدن در ایمان عین الیقین و حق الیقین و نزول رحمت و آسایش و آرامش پایدار در باران ها و سیل آب های فکری که سرازیر می شود، است.

غزل:

نامتاهای انسان!

ابر و بهار وحدت، باران زباغ جودم کز دانه های شکریز، پخته بهر کارم
زندان بشکسته، خانه بی سقف دارد پرواز های آزادی، بال و پرش بستم
احراز پُر کثرت، یافته های گم شدن هویت نامعین، نام و نشان اوستم
عشق شد بگفتار، عقلِ راهم آشنا این دو جوهر جان، کز جانان یافتم
آتش در فغان شد، تا نورش در گذر گذر سوی دیدار، بهشت در حسرتم

چو ببالِ عشق فقیری، پرواز بستی

کز بال و پَر پرواز، در تعالی جانم

گفتار دوم- دموکراسی و اسلام:

انسان محکوم به آزادیست، یعنی آفرینش یا روح که در بطن مادر، در جنین به آزادی تام دمیده می شود، و این دنیا که ضمیرش افسردگی است. انسان را در همه جا در بند می گیرد. و آن فغان معصومانه که پا به دنیا می گذارد، فغانش در برابر روباه بازی های دنیا و اهل دنیا است. حتی در حالت طبیعی بیدون دولت و یا کدام قانون موضوعه و یا استبدادی، انسان نمی تواند به آرامش رسد، مگر اینکه از بندش های باطن خود که از دنیا تغذیه شده آزاد شود. و در وطن اصل خود در انرژی مثبت تام، انرژی آفرینی کند. حقا این مرحله انسان در عالم انسانیت گیتی برایش خورد، و جهانش یک خانه می شود. و اعضای این خانواده را از هر رنگ های نژادی گرفته تا اختلاف باورها و سلیقه ها دوست دارد. که برای کثرت و عظمت و اوج گرفتن حب، امامی در خانواده یا این دنیا دارند، که ضمیرش حبیب نامش محمد و آرامش امتش در صوات وی، و معجز حبیب صوات علیه مصادق بر کرامت انسانی دارد. که اگر گویم حاکمیت از خداست یعنی انسان یا مردم یک جامعه را گفته ایم، و یا اگر گویم حاکمیت از آن مردم و مردم افغانستان که برای ارزش متعالی انسانیت یعنی اسلام است که اینقدر رنج و درد و غم را تحمل می کند. که قطعا در باور اهل سنت و جماعت که اکثر افغان هاست، کسی مدعی شده نمی تواند، که از آسمان ها آمده است، و معصوم است یا فقط تنها وی ولیعصرست. پس انسان است جسمش خاکی و جوهر جانش روح، و اینکه چرا انسان از منشاء ارزش ها به نظام حقوقی نیاز دارد؟ این واجبیت ضرورت انسانی دنیایی در امر آسایش تا اسباب را فراهم کند، که با خاطر جمعی از آسایش، در همه ابعاد، در شتاب آرامش یعنی تقوا شود. و نوع مدیریت باطنی انسانی هم، چینی اقتضاء دارد، که روزگار را نظمی تا بستر

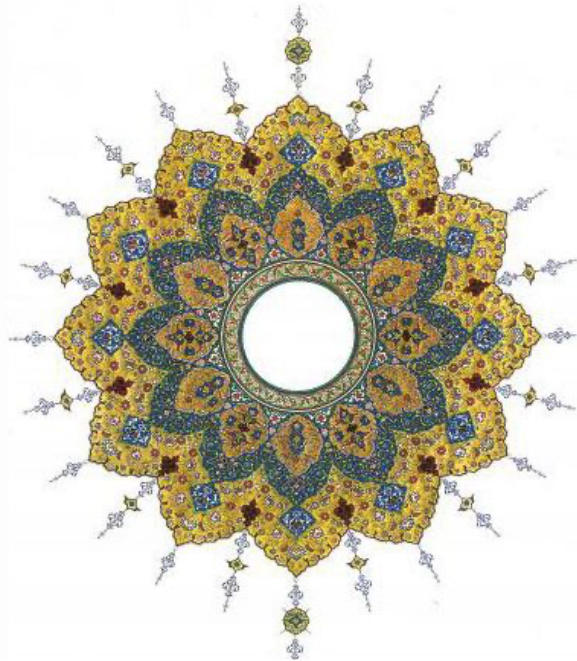
آرامش عبادت مهیا گردد. پس دموکراسی اسلامی ناظم جامعه دنیایی و بستر عبادات معنوی و گسترش مولفه های معنوی معنی بوده که فرهنگ سازی باید شود.

نتیجه گیری از چیستی دین

از سیر دینی که جان متعالی بسوی جانان می شود، پیداست: یعنی اصلاً دین و احکام دینی، فردی و مخلوق نیست و قرآن که مخلوق نیست پس نورست و نه غرض و نه ابزارست. یعنی دفاع فکری و خرد سیاسی مدافع کشور و فیاض روح اعلامیه های حقوق بشریست، که باید توسط خودآگاهی اعضاء جامعه به اوج رسد. تحجر و بی خردی دعوت به اقتدار قدرت هاست که بسترست در جامعه عقب مانده، چون مشهود یا نامریی قدرت نامشروع حاکم شوند. تا قدرت برتر حریف های خود را مغلوب سازند. و از طرفی سرشت انسان و ضرورت وی را، به قوانین موضوعه از ریشه احکام یزدانی و همجوار به نظم ازلی که در طبیعت نهادینه است. که در حیطة سوره العصر تکاپو کنیم و در شرح این سوره امام شافعی گفته است: که برای سعادت انسان همین سوره کفایت می کرد، اگر دیگر آیه ها و سوره های قرآن هم نمی بود. العصر قسم حق بر زمان، زمان نبی اکرم صوات علیه یا نمار عصر، که مقصد از قسم عطف توجه مخاطبین قرآن به عمق و ژرف موضوع است که ان الانسان لفی خسر یعنی انسان ممکن الخطا یا جایز الخطاست، که در خطا بودنش خسارات بیار می آرد، مگر متصل شود به حق، جمع حق حقوق یا نظام حقوقی از مبنای حقیقت در ایجاد بهترین واقعیت به خدمت انسان ها، و صبر دلالت بر یوم الدین دارد و به تشنگان دیدار، که اگر وعده دیدار نباشد در بهشت، بهشت نیست و آن دنیاست که صبور باشیم و تشنگی ها را، آب یاری کنم از بحر لامنتهی تقوا، تا به روز وصل، این جایز خطا بودن انسان در مقام قدرت واجب الخطا می شود، در عدم قانون و تفکیک قوا که روح آن، بلند بودن سطح آگاهی مردم جامعه است. جهاد و دفاع یک سکه دو روی معنویت و حفظ کشورست، که کشورهای غیر مسلمان نیز در دفاع از کشور خود، جان های شان را قربان می کند. و مارا فضیلت است احکام جهاد از مبانی دینی، در تعلیم قوه قهریه که شامل شود به اردو، پلیس و امنیت که وظایف شان معنوی است و بسیار متعالی در حیطة ارزش های جهاد، پس آفریده شده ایم تا به کمال انسانی رسیم و درک کنیم حقیقت را، نه در خودکشی هایکه به نفع بیگانه ها تمام شود. بلوغ سیاسی از حکما اسلام تا غرب یعنی روح همزیستی و دوستی تا فرصت را از عدم و فقدان دانش و دانایی برای جنگ های نیابتی مهیا نسازیم.

گرچه قبل از سقراط حکیم های بودند، ولی می توان سقراط را استاد اول در فلسفه گفت، که می گفت: هیچ چیزی از دموکراسی مزخرف تر نیست، که بر بنیاد هوا و هوس فساد توده ها بناء شود و امروزه همجنسگرایی مجاز در دنیای امروزی غرب در عالم انسان ها را شاهدیم، که نتوان در عالم حیوانات چنین نجاست را دید. و ارسطو هم از معیوب بودن دموکراسی

گفته است، و تجویز کرده که از مجموعه منوکراسی، ارسطو کراسی و دموکراسی نظام ساخت، ژان بدن انگلیسی نظام سلطنتی و توماس هاپس شاهی مطلقه پیشنهاد می کند. و خوشا به مسلمین و صد احسن و هزاران شکر به نعمت اسلام، که گیریم آزادی خود را از اسلام، چون شرح در خطا بودن انسان را گفتیم و اینجا فقط با این احتیاط و دقت که نباید اسلام را سیاسی کنیم، یعنی دین وسیله قدرت که خطرناک است و قرون وسطایی، که احتیاط را با این دقت که قانون حکومت کند از مبنای ارزش های اسلام در جوابگوی الزامات و ضرورت روزافزون دنیایی که آسایش است و غرض ما برای رسیدن به آرامش، البته که نظام پایدار نباشد در جامعه نتوان شعار الله را متجلی و عملی کرد. و یا اینکه با اندکی فیض ایمان در قلب ترک دنیا کرد زیرا، آفت دنیای مسبب سلب آرامش های درونی ایمانی می تواند شود. پس حسنه دنیا را مقدم حسنه آخرت در نمازها برای ما آموزش داد. یعنی دنیا گرای یا سکولاریسم اسلامی را از اینجا می توان استنتاج کرد. که آبادی این دنیا یا جامعه ما، در پدیداری سعادت آن دنیا ربط ذهنی مفهومی دارد.



تجبر و سلب

تجبر یا جزم

جوهر انسانی

گرایی فقدان جوهر

حضور خدایی در فرد است، و یا عدم رسیدن به عین الیقین و حق الیقین، که ضعف انسانی در خسران بودنش و علم سطحی ظاهری وی، و سرش در کار مردم به تکفیر کردن و همیشه در قضاوت بودن دیگران، که از لحاظ جامعه شناسی بحران هویت و از لحاظ سیاسی بستر افراطیت و طعمه به استخبارات های قدرت های جهان، که تمرکز ما اکنون متمرکز به عمق عرفانی موضوع است. که چطور باید از این من منفور خلاص شد؟ که استاد ملایک یعنی ابلیس را شیطان و به لعنت شدن حق تنزل داد. و انسان سلب جوهر عقلی روحی اش را، در اولین پدیداری تنبلی و غفلت می توان گفت، که بیداری بایش تا فرد سالم در اجتماع، و مدبر جامعه سالم بسوی فضیلت معنوی و دنیایی شود.

مبحث اول- گذر از من صوری به من حقیقی:

شناخت سیاهی شب از روشنی آفتاب در روز است. یعنی ماهیت و حکمت مفهومی سیاهی، در تضاد اینجا برجسته می شود، پس شهود و دلربای من حقیقی و ستودن کبریای آن، من صوری در اسارت را خجل و مجاز و محوه می سازد. وجود شناسای من بی منی می شود، که از عدم دوری اصل یا خدا، در وجود موجود و خود من منفور خدای می کند. و این شناسای فکری ذاتی از اصل یا ذات انسانی، بصورت خود حافظه دراز مدت یا ذات انسانی موجود است. عمق شناخت و گسترش آن، عبارت از علم حال که در سیر طریقه نقشبندیه با اذکار دایمی یا ذکر کثیر بهمراس است. مسیر راه و سیر آن و باب فضل آن، ضرورت بنیادی از خود بیرون رفتگی عارف را دارد، که رهای از بندش تا بیرون رفتن، بایستی در نار عشق سوختن، این بایدی، باید اجبار هم نیست، چون غایت و آغازش عشق است. دام عشق با آراده و بلاکشی بنا شده، و در پهنای گم نامی پیدا، بیصورتی محض صورتها احسن التقویمش،

مرزبندی های مفاهیم از وحدت یکتایش، که اینجا آزادی اراده، صدف و عشق در آن می باشد. که نه تنها عشق با حواس سرکار ندارد، که عقل محض راهم در نخست مقتداء خود نموده و سپس در نگهداری پاسبان وجود در مقابل تضادهای نفس الاماره بالسوء می کند. که عقل دوباره و همواره از کُل مطالبه توانی بر غالبیت می نماید. روش مطالبه را عبادات هم گویند، و این کیف بطنی، و روش آن، به اراده خدا در علم الیقین از جانب ذات اقدس مشاهده می شود، و مرزبندی بین کیف بطنی و شکل ظاهر وجود ندارد، و از هم جدا نیست. زیرا همچون نیستی هستی پدیدست، که از خود رمیده و از او دیدست، مثلا اگر گویم: شفا در کجای حروف قرآنی است؟ یا اینکه شفا و درد در روح ماست؟ پس مرز بین قرآن و روح نیست، هرچی روح مصفا تر شود، قدرت و حکمت قرآن در روح هم متعالی تر می شود. و کسیکه قرآن را بالای مریضی تلاوت می کند، خود مقدم مریضی دارد، که تشنگی معرفت است، اینجاست که تلاوت کننده، از آب زلال در عین حال تلاوت دریافت می کند و تاثیر آن بالای مریض، در حد ظن و یقینش می ریزد، و ظن و یقین بر قرآن، تشنگی روحی بنای از روز الست است. که آن روز مقدم منطقی است تا زمانی، جوهر خدای فوق و خالق زمان است نه محدود در زمان دنیایی، پس عقل محض و نار عشق، که مسبب گذر از من صوری به حقیقت است، به مفهوم ترک دنیا، گوشه گرای، سلفیت تهی معنی، و تمثیل گورگوانه یا بی خردانه که خویش را اهل باطن ببندارند نیست. این اعمال به مفهوم متمرکز محض به قلوب پنداشته نمی شود، چون قلب با اعضایش ارتباط جوهری و حیاتی دارد. و اینکه حسنه دنیا و مطالبه معقول آن، خود بابی بر معرفت حقانی است، و ایجاد روابط با مردم با ظن برابری و عدم ولایت، و متکی یا فاعل بودن بر گسترش و پیشرفت روزافزون فنون و اسباب دنیایی، که نمایگر سعادت آخرست باید شد. زیرا حسنه دنیا از حسنه آخر هم جدا نیست، ولی مطلق هم نیست، یعنی نسبی است که دلالت بر مطلق خود دارد، که یقینا در مقابل بشارت آن، دنیا و حسنه آن در حدش نیست، این حد نبودن به مفهوم نفع یا دوری آن نباید در اذهان تولید فکر کند، بل تخصیص و اولیت بندی حسنه ها نماید. و هرچه روشنی شهودی و غلبه و شدت عشق افزون شود، من حقیقی بر محوی من صوری متجلاتر می شود، و اراد کُل بر رمیده خود غالب می شود، و از بندهای اسارت آزاد و چشمه بقا را می چشد.

غزل:

عرش هو میزند، کز دل قریبا	تشهیر لقاقت، در قلب رحمن استوا
که عالم مو هومات، گم گشته این سودا	آرامش جان باش، بطوف آن
او کز دورن، لاخوف سیر فنا	چو رهای نیست، آن رمیده از خود
مشرکش پُر وصل، در هجران هویدا	شکر در لبانش، ریشه اش از کام

شایسته استعداد، قدر سعی پیدا	رهای زحواس، در منش مبارک
کسب هنر رندی، در چهار طریق پیدا	رخنه جان باد، وحدتش آسایش
که خلاصه رندی، منع من بایدا	محوی یک من کن، در منش چو زنده
چو ماهی بدریا، زمن در او بناء	بیابان وصل، بی پایان حاصل

هر دمت باما بهاء، در همرايت فقیری

رسول من انفسکم، در فنا الله فانی ما

گفتار اول- جوهر جان انسان:

جوهر انسانی روح و عقل است، و اندرون انسانی عالم اندر عالم بسوی انسانیت، که رسالت دین روشنایی است که انسان (زن و مرد) در پرتو آن بر جهل یا عالم حیوانی غالب شوند، و مکمل یکدیگر گردند. ریشه پیروزی عقل بر جهل یعنی مغلوب شدن باطل در برابر حق، و امید جان و جان در تکاپوی سرشت انسانی، که آرام نگرفتن نشان هوش و بیدار جوهر عقل در وجودست. جسمی خاک و حیات معین شده در دنیا و بقاء آخرت در دل از دید او و پرواز آن با بال عشق، رندی بهر دم فرصت به انسان می باشد. سرشت انسان سود جوی و اینکه سود و نفع بسوی لذت، که هیچ لذتی نیست در هستی مگر درک حقیقت و بینش در درون که مصفا می شود در دریا لامنتهی صدق، و مستغرق شدن در اعماق وجود سازنده بر پدیداری آدمیت و تاج کرامت را نشانی که در خدمت هم نوع خود و طبعیت بود.

غزل:

نور به همراه شو، یک کریبان چاک	نه خاکست آرزو، غایت خاک به خاک
عالم پُر تکثیر، در تسبیح اش بی باک	چو جوهر اشارت کرد، ز عرش روایت کرد
عبرتگاه وجود، در رندی شد چالاک	بی وساط عریان بود، بت هم در ثنا بود
رو رو که نپذیرفت، دامن سفید و پاک	افسوس اه تمام، کارهای این جهان
بر معصیت خندید، ز قند این تاک	دم چو بگزید، موت را لاموت دید

از طفلیش موجودی، در منصب فقیری

ممکنات کز واجب، در صلواتِ لولاک

گفتار دوم- انتخابات:

سیر از من منفور به من حقیقی یا انسان عاری از اماره بالسوء، روح منور و عقل منکشف که اهداف مشترک جوهر جان بین این چنین شخصیت ها را، در حقیقت ما است و خیر عظیم، که گفت آنجناب: آنچه جمع مسلمین خیر پندارند، خیر الهی است، مشوره و شورا از مشوره کردن حق در خلقت انسان با ملایک که صمد است و بی نیاز، اما ما را تعلیم داد، تا در مصالح اجتماع در خیر عمومی یا ما شدن سیر کنیم. انتخابات فرد اول و یا هر موضوع اختلافی را با رای حل کردن در شورا، واجب بودن این امر برای ما، مایان که متحد شده ایم و یا می شویم نشان می دهد. مملو از برکت است، که هیچ مبنا و دلیل کامیابی کشور های اول نیست مگر اتحاد. اراده جمعی پدیداری شعور و تفکر منطقی اعضاء جامعه هستند به بسوی متعالی در دقت پدیده در جمع تا اراده عمل را در نگهداشت و نظارت نفع عامه و نقد کیفی کردن ماتور توسعه را سرعت دادن، البته هر انتخاب و پدیده انتخاب برمیگردد به عمق بینیش کسی که انتخاب می کند، و نتیجه محصول از آن عمقی است نه از روند ساختاری ظاهری انتخابات، و یا من گروهی فردی که در مقدم شدن ما را لازم، یعنی مقدم به شرف ما شدن رسید تا انتخابات را معنی و جان داد. از اینکه دشمن نامریی ابلیس، که در من انسان های مستبد یا شیطان انسی پدیدار می شود، که مبارزه در مقابل نزاع ها و گفتگوهای و تحلیل های همیشه در جریان را، در جامعه مهد آزادی دانست. و فلسفه دنیا اینکه نباید غافل شد، زیرا دیکتاتوری پدیداری جهل جامعه و حرمت انسان در برابری در سعادت تفکر و همیشه در فرهنگ سیاسی از مبانی فرهنگ مطالعه بود.

حکمت وجودی من!

این من را در من' در تفکر من کرد	پی شناسای' من رجوع به اصلش کرد
تفکرش نه حواس' واصلست به خاص	چو بهرانجام' آغاز بی ابتداء کرد
کلیدش جانما' کنز مخفی ذاتش	جستجو از قسمت' در قبله ازل کرد
جود و احسان' نه انتظار و حیران	هستیت صد وصل' هجر تهی معنی کرد
کار بیدار' جوش و مستی نه اغیار	من و نیستی پرده' زما معقول من کرد

مدهوشی و سگرا' آینه دار بخودش در من حقیقی' لذن نثارم کرد

نه هوش فقیری' در نوش توان یابی

که زاهد چو واعظ' در گفتارش مصروف کرد

مبحث دوم- چپستی انسان

انسان با مفهوم مجزا از عالم حیوانیش یعنی ما، مفهومی نه کمی فردی، که انسان را فرصت می دانیم.² فرصتی که به اصل متوصل شود. چون پی حصول مقصود، این فرصت از هر جهت جهش را، جواب است. که او محیط همه محیط است، و تو بودی فرسنگ ها دور که ندید. در این دید تو ماهی و سیر تکمیلی بحر، در معرفت کن بیرون، تا تاج کرامت را فروزانی، بهایش به نقد عشق خریدی که صد جانش دهی، از اینکه جوهر خدای نامنتهی است، و مظهرش در چندین هزار کتب تنبیین و تفسیر نشود. که این مظهر متوصل ازلی ذاتی، که در مقدمات بر اراده آزاد تو آمده کسبی، نقطه وصل ذات و کسب نور عقل و نار عشق است. و چرای چپستی انسان در معرفتی است که سعی و کوشش این معرف است بندگی، بند بندگی عشق است، که از پرواز، صعود رحمت می کند. پیدایش فرصت یا چگونگی انسانی از روز الست موجود، در همجواری این اصل، طلوع بی غروب آفتابی³ شده است، بر همه روزها، ماه ها و سال های تو که جوهر تو عبارت از فرصت تو، اصل واصل شود. که آنچه بعد وصل، خدمت و ایثار بود.

گفتار اول- ایثار، تغذیه روحی:

عشق و جنون، کز احسان و دود	صورت المعقول، ز موجود الوجود
قیس و نشانش، در عاشقی گرو	جوش عشق، ز مجنون عامری شنو
گاه زحُسنش، جوهر مطلق دید	گاه ز ذات، به احسن التقویم رسید
ق قربش، جذوب الجنون چشید	یک وجود، دو جسم می رهید

² منظور از فرصت اینکه هستی انسان با زمان وی مشتق است و فرصت دلالت دارد به اهداف انسانی که در روح و عقل انسان بگونه ذاتی بوده و پی آن است.

³ آفتاب: پیر کامل که مستغرق از روحنیت نبی اکرم صلوات علیه تا وصل ذات گرمی آفرین است که در انجام مجموعه گرمی ها از اصل ذات بوده نه از وسیله که در آن پختگی چون رسید خود راه رو یکی از آفتاب دین است.

بهر نوش، چند مجنون می دويد
عرض حال، ز چند مجنون سفت
جذب و جنون، بهر شیرها چیست؟
جامی پُر خون، ز خون مجنون خواهید
عشق و عاشقی، شود عیان
استعدادش کی، لایق هر احمق شود
مجنون شنید و زجانش گفت عیان
جان و دلم، در جانستایش کی بهاء
کم خوری و کم نوشی عاشقِ راه
جز دیدار، غیرش را نسفت
جز مجنون کی شود، مستِ جنونش
دیگری، در حور و غلمانش خوشست
در لقایش سوزد و سوختنست
کعبه عشقش، تو ننگین میکنی
چار تکبیرش، وقفِ لقایش بشد

شامگاهان کز لیلی، شیر میرسید
قاصدِ حیران، به لیلی گفت
ما ندانیم، مجنون حقیقی کیست؟
گفت لیلی، جام را خالی کنید
خواستہ معشوق، شده این زمان
جذب جان، کز جانان می رسد
گفته شد پیام لیلی، در میان
جوی خونم، در رهش می بایدا
ایکه راه اونیست، نفس و نوش را
قال و قیل و عشق، نجفتند و نجفت
شرم سار گشتن، نفسی های رهش
آن یکی خایف، در رهای آتشست
عشق را از دو، تک حالتست
طوف دنیا، بهر دنیا میکنی
حب دنیا، رفیقِ راهش نشد

دم بدم فقیری، بی نام و نشان شده

خانه عشقش، کز لامکان رسیده

گفتار دوم- اراده به دانستن:

قدرت دانش و متعالی معنویت در بیداری وجدان، کسب علم بسوی تجربه به منظور نتیجه مطلوب تا بیداری جامعه و شناسای پدیده های بدویت، و پیمودن پله های تمدن و فرهنگ که در سعادت و فضیلت ماست. در این مسیر دانشجو را تا دانشمند شدن، یک صفت که ذات وی گردد کافیت. و آن هنر حقیقت گفتن، که این حقیقت است در بناء به جریانات عمل واقعیت، که پدیداری فعالیت روزانه ما، و تجربه از واقعیت ریشه و عمق دانایی را، از حقیقت دانش هویدا می کند. و پدیدار شناسی آن نصاب آموزشی علوم انسانی، و متجلاست در تحقیق و پژوهش نیروی جوانی، زیرا مدیریت انرژی جوانان مهد آرامش جامعه کشور است. پس دانستن نیروی اراده معقول و مطلوب است که تغافل در برابر دانستن اسارت در جهل و کشاندن وی بسوی نیستی محض یا انرژی منفی یا نا امیددی و تباهی خانواده، جامعه و کشور بوده، که قدرت دانش است متجلا و پدیدار در گونه های قدرت چون اقتصاد، کشف و اختراع و استنتاج ... زیرا فلسفه وجودی انسان تکاپو و محدوده شدن وی در دنیا فرصت، تا هر چه از این فرصت بهره گیرد، حاصل و غایتش در نتیجه مطلوبیت هر دو دنیا می باشد. پس جوهر انسانی در آموختن و کاربرد آموختن پدیدار می شود.

غزل:

ز تیغ ابرویش، لالم بهر نوشتار	نه بند خط و خال، که اسرار
بجان تند آید و شهودش فروان	صدر نشینی ثمر، به همه ابرار
زلوح دل نویس، شرح خودرا	کاین خواند و رنگ قلم انوار
بخموشی در فغان، چو جانرا	بهرنگ وجود، زاو نمک سار
کز بازار حسنش، سنگ ملامت	خریدم و خریدم، جانرا اظهار

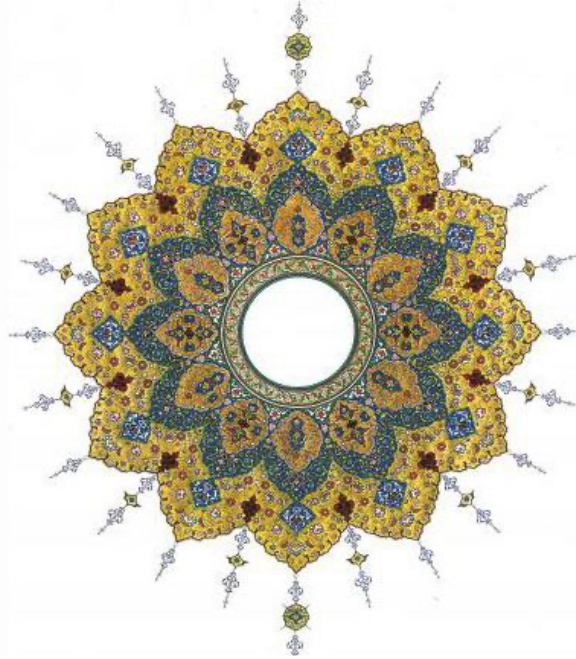
به فقیری رندی و همه خموشی

که درون او دارد، به دنیا سرشار

نتیجه گیری تحجر و سلب جوهر انسانی

سلب جوهر یعنی فاقد اراده مطلوب یا عدم خادم بودن مردم، جوهر انسانی یا عقل قدرت دانش از حقیقت تا واقعیت است. و تحجر مجموعه اعمال که در برابر نقض کرامت انسانی قرار دارد. که از افکار پیش داروی چون حس ولایت و حس بهتر بودن از دیگران آغاز، و هر عمل خودرا، به زعم خودش رسالت خود می داند، به این تصور که خدمت دین می کند. در

حالی که ذات اقدس و خالق ممکنات و هستی، مدبر لیل و النهار در پاسبانی کلامش و معجزه حبیبیش توسط عقل محض که شاهد مسلمان شدن هزاران غیر مسلمان از مبانی تحقیق به اسلام هم هستیم، اما در افغانستان متحجران مدعی ناجی دین خدا هستند، متأسفانه این باور در مقدم به عقیده در تضاد بوده، و ثانیاً تیغ این نوع افکار بالای مسلمانان تیز تر می شود در بستر چنین افکار متجاوزین که اسلام سیاسی یا نهضت های اسلام را در برابر قدرت های حریف شان استفاده می کند. و حرف تازه ای هم نیست. از این جهت مفهوم شناسی جهاد اسلامی در مبانی دولت مدرن در افغانستان را بایست ژرف و عمیق درک کرد. تا تمیز جهاد و کوشش که صیقل نفس نیز می باشد به مفهوم جهاد اکبر درون سازی شود و به اشکال ارزش ها که توسط واعظین سطحی نگیر در جریان است، پشت کرده و در جستجوی تکامل انسانی در مرزهای خرد محض درونی فرد، که تکامل چینی بیدون شک ایده حال و یا مطلوبیت جامعه در تضاد عقب ماندگی می باشد. پس هر واعظ و خطیب را الزامیت که در این سیر تکمیلی فردی و جامعه ای بکوشد تا باشد طعمه قدرت های استخباراتی و سیاسی بیگانگان نگردیم.



اسلامی در مبانی

بیدون حکمت و

ترزیک آن، در افکار بدوی جامعه مسبب عقب ماندگی و نقض بشری است. که قطعاً در فرجام این ایده ها یا غایت این ایده ها در محکومیت سرشت دین قرار می‌گردد. و بعید نیست که گویم دین اسلام به سبب جدید بودنش منبع فیاض بر رنسانس در غرب بود و اکنون متحجران از عدم فهم دین، جوامع مسلمین را به قرون وسطا یا دوره تاریک اروپا مبدل ساخته اند. درک و عمق مولفه های اسلام تیتتر بر سیاست مدرن و حل منازعات به منظور صلح پایدار در افغانستان است. البته صلح پایدار در بستر های از جامعه و از اصول حاکم جامعه منشاء می گیرد، نه وارد از پی قرارداد یا معاهده که منافع بیرونی حرف اول بزند. از این جهت در نخست بایستی حکمت و مفهوم جهاد اذعان شود تا نسخه برگرفته شده یا جدا شده از اسلام یعنی جهاد به مفهوم گروه اسلامی امروزی که در حیطه آن افراطیت دین در جهت ترویج و ترزیک وحشت و دهشت بطور روزافزون در جوامع بشری مخصوص افغانستان قربانی انسانی می گیرد، عریان گردد.

مفهوم شناسی جهاد

دولت مدرن

بند ظواهر و احکام

مبحث اول- مفهوم جهاد:

ریشه واژه جهاد یعنی جهد، کوشش، مجادله و یا تحقیق و پژوهش که اگر به حکمت عقل به این ارزش متعالی و مقدس وارد شویم، بیدون شک در تفسیر حدیث مشهور آنجناب پرداخته ایم، که بعد از پیروزی در بدر ارشاد فرمودند: سیر نمودیم از جهاد اصغر به جهاد اکبر، جهاد اکبر یعنی جهاد علیه نفس یا من مردود یا غلبه کردن بالای نفع خصوصی خود در برابر نفع عمومی که از عدم جهاد اکبر از تمامی ارزش های اسلام به گونه ایزاری و هدف شخصی یا گروهی شان استفاده می شود. گسترش اسلام از مبانی جهاد اکبر یا قدرت دیپلماسی و ایجاد فضای حکومت دارای به اهل خرد دست یافتنی و تکریم است به سرشت متعالی انسانی، که

بیدون شک خونریزی و نقض بنیادین بشری فرسنگ‌ها دورتر از حکمت و مفهوم شناختی جهاد است. و طبق مفهوم عمیق جهاد با باور کامل می‌توان گفت: هر محصل یا متعلم چه زن یا مرد، مجاهد بوده و نتیجه اعمال‌شان چون صدقه جاریه بعد حیات‌شان نیز باقی و جوامع انسانی را مستغرق آن می‌کند. از اینجاست که هر اعمال را که آغاز می‌کنیم، بایستی تئوری نظری اسلامی و حکیمانه آن عمل را درک، تا نتیجه به نفع بشریت و انسانیت تمام شود، مثلاً بعد بیرون شدن قشون سرخ شوری در افغانستان اسلحه‌ها به زمین مانده نشد، و قتل عام مسلمین توسط احزاب و نهضت‌های اسلامی صوری که قربانی‌های بیشمار گرفت. حالا این عمق اعمال را در دانش جستجو کردن و وارد عمل شدن را، در سواد دانشگاهی باید پیدا کرد، چون نحوه مدیریت دانشگاه هم‌روزه بروز رسانی می‌شود و راه ممکن نزدیکتر و نتایج هم دست‌یافتنی‌تر می‌گردد.

گفتار اول- اخوان المسلمین:

چرا غایت نظریه‌های ابن تیمیه، سید قطب و محمد بن وهاب الدین نجدی به گروه‌های جهاد افراطی مبدل می‌شود؟ زیرا این ایده‌ها از نطفه در گستره و ادامه خیرالقرون نبوده و چون غزالی و ابن سینا و ابن خلدون... نیستند. مثلاً فرعون هم انالحق می‌گفت و منصور هم، حالا که نیت را در عرفان که از عالم امرست، یعنی از حیطة ید بلاکیف خدا دانست، و تحقیق نمود غایت اعمال مسلمانان بسوی مومن شدن را، که سعادت دنیا و آخرت است، و بعد استنتاج کنید اعمال را قبل از وارد شدن به عمل یا جریانات واقعیت، و تطبیق دهید غایت ایده‌های گروه‌های دهشت و هراس را که در حساب استخبارات‌های قدرت‌های جهان ریخته می‌شود. پس سیر آموختن علوم دینی در نحوه مدیریت دانشگاهی و نحوه تحقیق دانشگاهی را باید، تا مرزگذاری عمیق مولفه و ایده‌ها را به رسالت و آنچه خواسته غایت اعمال دینی است قبل از وارد شدن اعمال دینی درک و دانست. عمق معرفت علوم دینی قدرت دیپلماسی و رویکرد انسان‌مدار انسانی بوده که سنگ بنای آن توسط انبیاء علیه سلام و الخصوص آنجناب صلوات علیه گذاشته شده است.

گفتار دوم- دیپلماسی و اسلام:

غربیان و سعادت‌دنیایی‌شان از وستفالی ۱۶۴۸ و انقلاب کبیر فرانسه، که انقلاب صنعتی و ایجاد سازمان ملل و تاسیس ایالات متحده آمریکا نیز نباید فراموش کرد. این سنگ بناهایست که برای آنها، از گفتگو که جای جنگ را گرفته، ارمغان‌های دنیایی نیز بیار آورده که ما مسلمانان از اختراع‌ها و استنتاجات‌شان نیز مستفید می‌شونم، مبحث امپریالیستی و استخبارات غرب در منطقه‌الخصوص افغانستان، دو دروازه ورودی دارد، با کمک استخباراتی پاکستان که یکم فهم نادرست از دین و دوم قوم‌گرایی، که راه بیرون فقط در

قدرت دانش نهفته است. اما آغازین و یا سنگ بنای دیپلماسی را محمد رسول الله گذاشته است، که با ارسال نامه و دعوت شان به بعثت و همچنان نحوه دعوت و قدرت در نطق آن جناب به حدی، که مشرکین به گونه پنهانی صحبت مبارک ایشان را می شنیدند، و چنان محوه می گشتند که در روشنی صبح یکدیگر را دیده و منع می کردند، که دیگر نباید صحبت آنجناب را گوش کنند. حالا ضعف در خرد و عدم خردگرایی بوده که بجای نطق دست ها در اسلحه ها بوده و قدرت های غربی را طعمه شدن.

مبحث دوم - دولت مدرن:

در تتبیین و مبنای دولت مدرن، اگر وارد شویم، که بسیاری شدند تکرار پیش نخواهد بود و همچنان حتی المقدور در مقالات خود پرداخت ام، حالا جوهره سخن این خواهد بود که چطور تا دولت مدرن برسیم؟ و چگونه عدم های آن را شناسایی کنیم؟

گفتار اول- غرب ستیزی شاخص اسلام سیاسی:

طبق گفته قرآن که یهود و نصارا دوست ما نمی شود... آنچه از مفهوم و عمق دوست در قرآن گفته شده را مطالعه عرفانی فلسفی کنیم، دریافت می گردد: حب و آنچه مورد حب، حق و مصداق دارد چون توکل، حسن نیک یا محسن بودن، تقوا و غیره موارد که در سنت مصطفوی جمع بوده که ضمیر مبارکش حبیب، و آن سنت مسبب متعالی انسانی که مسلم است، حالا چرا این صفات را از غیر مسلمان استنباط کنیم، یادما باشد رابطه امت یا مفهوم امت، نه ملت است و نه رعیت، که امت رابطه اخلاقی عرفانی در وساطت آنجناب بسوی متعالی مقصد یعنی پروردگار است. قوه نظارت اخلاقی اسلامی در جامعه و همچنان در تصویب قوانین باید، ولی تصاحب قدرت به وسیله دین در عصر کنونی، دولت ملت جاء ندارد. حالا غرب ستیزی قالب و دام است که در حیطه افراطیت در حساب استخباراتی خودشان می ریزد. مسلمانان را بیداری لازم تا ایجاد روابط به منظور منفعت دو جانبه با مردم کشورهای غربی، که گسترش فرهنگ تمدنی خراسان مهد فرهنگ اسلام هم برای ترویج اسلام در سراسر جهان گردد. با این رویکرد غرب ستیزی نه منفعت دینی دارد و نه منفعت دنیایی، هرچند هزار در هزار غربیان به اساس تحقیق و پژوهش به اسلام گرویده شده اند، پس نسل جوان ما را فرضیت در کسب علم است، که به فضیلت وصل برسند، چون حقا فصل ریشه در جهل و خامی دارد.

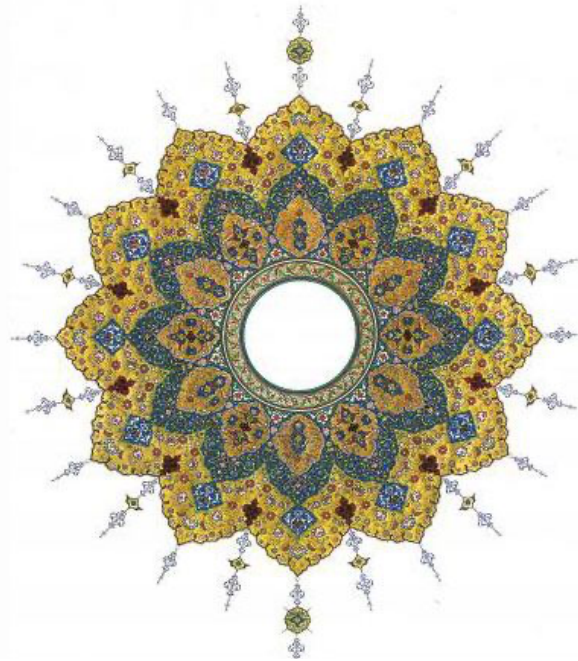
گفتار دوم- چالش عمده دولت مدرن در افغانستان:

عدم و فقدان تلفیق قانون و فقه، از ریشه تفکر بعضی که پسا دوره کمونیستی هنوز هم به سکولاریسم فلسفی باور دارند. و با تقلید سطحی از ایرانی ها دین ستیز در غرب به خودشان

رنگ و شمایل دانشگاهی داده، عمل کرد های گروه های تندرو دینی را با اصل دین که از حقیقت فرسنگ ها دور است، یکی دانسته و ترویج دین گریزی می کنند. که اصلاً دین ستیزی و تحمیل دین به زور، دو پدیده در تضاد حقوق بشری است. و از طرف فهم نادرست از دین یعنی افراطیت، که قوم گرایی و سمت گرایی خود از فهم دین که اکثریت مردم این سرزمین مسلمان است منتفی می شود. که بدبختانه عده قوم گرایی را با تجزیه طلبی پاسخ می دهند، تا متمرکز شدن روی هدف، به منظور حاکمیت ملی، اجازه دهید بگویم کیفیت پایین دانشگاه های علوم انسانی ما، که نتوانسته اند با رویکرد تحقیقی سیر ملت سازی را سرعت بخشند، علت عمده می تواند باشد.

نتیجه گیری جهاد اسلامی در مبانی دولت مدرن

ارزش های جهاد اسلامی و حاکم شدن ارزش های آن، بالای اردو و پلیس، مترادف اشعار های حماسی، آنها را در اجرای درست وظایف شان که ترغیب می کند، ستودنیست. اما جهاد و کوشش یا تلقین جهاد اکبر به جوانان و محصلین در امر سیر معنوی و متمدن شدن دنیایی بایدیست، که سیاست معقول هم همین که: چی را چی وقت و در کجا انجام داد. هراست و پاسداری از باورها دینی در برابر تجاوز و هابیون و سلفی ها که در واقع مکتب فکری داعش است، فرض هر مسلمان بوده، که عدم آن در بیست سال جمهوریت رخنه تروریست های بین المللی در کشور ما شد. جان کلام از نتیجه جهاد اکبر قدرت نطق در دیپلماسی است. که اثر آن چندان دیده نمی شود، زیرا باید بنیاد های فکری تحقیقی را به اوج رسانید. جهاد اکبر یعنی علیه نفس فردی مبارزه کردن و بیداری وی و جهاد اکبر به گونه جمعی یا وجدان جمعی در پاسخگو کردن قدرت زیرا دیکتاتوری نمودار شدن جهل جامعه است. پس دنیا و بی رحمی دنیا را چنین گفت: ساعت غفلت کردن را چرا در ساعت ها ندامت جُست؟ یعنی در هر دم و هر نفس در جهاد و کوشش بود، زیرا غفلت بستر برای جهل و جهل سلطه برای پذیرفتن بردگی است. و بردگی مرگ حقیقی انسان می باشد زیرا جوهر انسانی وی را سلب می کند. یعنی مرگ یا رحلت کردن و رفتن از این دنیا بسوی انرژی بی نهایت بیداری اندر بیداری و اوج آرامش است.



تمیز در علمای

ربانی و سوء

اصولاً دین دو وجه جوهری و سیاسی بر جوامع انسانی دارد: الف- ارتباط دهنده جزیت بسوی اصلش یعنی جستجوی حقیقت از مرزهای روح منور و عقل منکشف که شامل عبادات در غایت تکمیل انسانی است. ب- ارتباط دهنده انسان ها، که در تنوع اجتماعی قرار دارند (نژادی، زبانی، قومی...). یعنی هر جهش و جهت دینی که منجر به این دو اصل اساسی نگردد، در واقع دین و مولفه های آن، در تاسیس جامعه افیونی می باشند، و نمی توان آنرا جامعه بدوی حتی گفت، زیرا زمانی جامعه بدوی می گویم، که اهداف ما بسوی جامعه ایده حال در حال توسعه باشد. مانند دوره قرون وسطا جوامع دینی افیونی بطور روزافزون ناقض بینادین ترین حقوق انسانی است، هر چند فلسفه وجودی سازمان ملل برای پایداری صلح و امنیت بین المللی است، که تا هنوز نتوانسته مانع قدرت های استخباراتی شود، زیرا استخبارات های قدرت های جهانی محرکه های گروه های دینی افیونی اند.

مبحث اول- تبیین تمیز:

البته وعیدهای علمای سوء در قرآن و احادیث صحیح و متواتر بسیاری بوده و جستاری آن، مخصوص در افغانستان می تواند مبنای بر ثبات سیاسی گردد، هرچند تا هنوز نتوانستیم آشتی میان قانون اساسی گرای و فقه در بین مجالس علماء که بتواند ساختار ساز باشد، بیاوریم. زیرا سیاست مدرن و ارزش های حاکم جامعه و از تلفیق آنان چهار چوب منظم حقوقی سیاسی ریشه در روشن فکری دینی دارد، که چند کشور مسلمان کنونی در حال توسعه را می توان مثال آن گفت. قرآن و اعجاز پُر عمق آن در صورت عدم فهم نادرست از دین می تواند، با روایات خود خواننده، مسبب نا امنی منطقه و جهان است شود. اگر علماء سوء و علمای ربانی را بدو گروه کمی و کیفی تقسیم کنیم، گونه کیفی نادرترین پدیده در جامعه اکثریت جاهل افغانی است، و بزرگترین مانع مولفه های مردم سالاری ارقام بالای کمی علماء اند، در مقدم مرزهای عمیق جوهر و سیاست دینی را هضم نکرده اند، و جدایی دین از سیاست را به مفهوم دین ستیزی محض درج افکار عمومی می کنند، هر چند نظام سیاسی حقوقی بیرون ارتباط جامعه شناسی سیاسی به مثابه جنین مرده است، و دین یکی از مبنای مهم جامعه شناسی امروزی است. و به بلوغ رسیدن مفاهیم عمیق دینی فرهنگی و علوم سیاسی در افغانستان چنان تمیز عقلانی می تواند به بار بیاورد، که جز شایسته سالاری دیگر راه را برای به قدرت رسیدن نباشد، زیرا قوم، زبان، دین و عرف جامعه... می تواند از منابع نظام حقوقی باشد، و در اصل از قانون اساسی، دولت را مستلزم به رعایت و برگزاری روزهای فرهنگی کند. ولی هرگز نمی تواند دین و زبان را وسیله و پل ساخت برای به قدرت رسیدن، زیرا قبیله و قوم در مفاهیم رسیدن به قدرت، خود تعاریف از فاشیسم و توتالیتاریسم است، مبحث اکثریت و اقلیت که نقدی بر دموکراسی است، و آن نقد متمایز از اکثریت و اقلیت قومی می باشد، که دموکراسی اسلامی آن نقد را می تواند رفع کند، و الگو برای جهان گردد.

انسان شناسی مبنای بر خدا شناسی بر اساس عقل محض و روح منور یا بقول مولانا بلخ عشق آتشین است، و محصولات آن در خدمت به انسانیت انسان دارد، که نباید منفورترین اعمال ضد بشری در حیطة دین جاء گیرد، ورنه به گونه زنجیری عدم فهم دین در طول تواریخ، از انسان ها قربانی می گیرد.

غزل:

قوه نطق انسانی!

قدرت نطق هر ناطق، کیف اوست تمام از قالو بلی، تا آخرین دم را پیغام

صد هزار سخن، در نطق خموش بطن بگفتارست، سوی جذب به انسجام

شیرین کامی، کوه کن در کوه به پیشانی تقدیر، تیشه اش بیام

کز اصل پیدایش، بر آزادی انعام
 چو صد جان، یک دلربای پُر شهود
 محسن زحسنش، آغاز را فرجام
 خدنگ عشق، که نازنینی گل ها
 جاویدان در خموش، طلسم به کلام
 که کارهای بی پرده، ز آنسو رُخ نماء
 پی کشش کوشش را، به فقیری بیدل
 کز جوهر من یشاء، در آبادی انهدام

گفتار اول- چندی در سیرت امام اعظم:

بعد شهادت بر وجود خدا، بر بنده بودن و رسالت آن جناب شهادت می دهیم، بنده بودن مقدم رسالت آمده یعنی ما را بنده محبوب شدن لازم و مقدم قبل از هر تبلیغ و دعوت مردم، که با چنین سیرت از حکمت پدیده ها، که مردم با تفکر منطقی نتیجه را بایست ببینند آغاز کرد. که امام اعظم با آن همه قدرت استنباط و استدلال، و نبوغ در علم و حکمت، تصوف و فقه...داشت، زندان و شهید شدن و مرگ را قبول می کند ولی قاضی نمی شود. حالا در این مورد دو حکمت به ما داده می شود: یکم که در افغانستان با علم سطحی ارقام مفتی های غیر رسمی بسیار زیاد است و در تکفیر مسلمین می پردازند. دوم جرم شناسی، هر چند جرم شناسی را غربی ها به منظور تنزل جرم در جامعه مورد تحقیق قرار داد برای اولین بار، ولی در بینش امام بزرگ در آن زمان بوده، که متأسفانه مغز و حکمت پدیده ها دین مارا، غربی ها خوب و عمیق درک کرده اند، و ما مانده ایم در بند ظواهر تهی معنی یا اندک معنی که چنان در حواشی مصرفیم که اصل را نمی شناسیم، حالا جرم شناسی رویکرد طبیبانه به روان مجرمان، معلم اجتماعی و اعمال آنرا به منظور کاهش و مصالح اجتماع متمرکز می کند. و باید تحول در مجرمان را مقدم متکی شدن مجازات آنان کرد. زیرا فاقد این سیاست نتیجه معکوس می شود یعنی سیر تنزل همیشه سوی عقب ماندگی و تباهی که مجموعه رشته های علوم انسانی را ربطی بوده که متخصصین رشته ها را باید همیشه در پژوهش پدیده ها تا یافته را، از منابع میدانی گرفته و راه حل ها را پیشکش کنند.

غزل:

رسیده به دل!

کز تحولات روح، ز وجودش هموجود
 کشش تا کوشش، در جام عشق خمود
 بر نتوانی عقل، پیمانہ نخست کشید
 کز مشروعیت شاه، بر وزیر بخت خندید

مشاجره دو قطب، مشعل واحد دید	افضل صدیقان، خود زمین معراج شنید
در خواب خفته حیدر، دستش به سماء دید	تا پیک های پناهی، آتش به زبان رسید
ناقل به سینه ها شد، کز دیدارش خمید	آن نجم العلوم ما، تا یک دمش چشید
گفتا هلاک و بادا، کز قال بحال نرسید	صوفی کوفی موفق، در حنفی اعظم دید
بر بنیاد این راه، تمیز هایش رویید	بخدمت شرع، حال و قال غنیمت دید

به فقیری هم جامی، کز خُم فانیش رسید

حالش من ندانم، کاندرا صومعه تشهید

گفتار دوم- علمای انتخابی:

بیدون شک، شناسی و کشف تعهد و صداقت و تقوا عالم، قوت نطق خطبه های منبر است. که در جهت روشنگرای اسلامی در بستر تحقیق و پژوهش انجام گیرد. که برای رسیدن تا هدف عالما از طرف اعضاء مساجد یا مردم انتخاب شود و بعد به مسایل اداری و ارتقاء کیفیت به وزرات یا سازمان دولتی علماء فرستاده شود. تا باشد در ادامه برای انتخابات اعضاء شورای اسلام در بین دانشمندان و علمای دینی از علمای مسجد به منظور امین رای مردم یا نظارت مردم در کمیسیون های انتخابات استفاده مثبت گردد. و اینکه چرا سیاست و اخلاق در دین یک سکه دو روی است، زیرا از قرآن این دعا در ختم در نماز ما گنجانیده شده فی دنیا حسنه... یعنی دنیاگرایی شعار دین اسلام و مظهر سعادت دینی اسلامی می باشد. اما تخصص هر رشته متخصص و دانش آموخته خود را لازم دارد، که نباید در اینجا دین وسیله برای تصاحب موقف ها و منصب های وظیفوی دولتی شود.

مبحث دوم – دانشمندان بی وجدان:

اختراع و گسترش اسلحه های ممنوعه، کار دهقان و گشاورزان نیست، بلکه همین دانشمندانی است بیدون در نظر گرفتن تعهد به انسانیت و برای غریزه شخصی خود دست به اعمال می زنند، که نتیجه و غایت آن اعمال به خیر و فلاح انسانها نیست. از این جهت تکنوکراسی و جامعه توده ای افغانستان را مورد مطالعه قرار می دهیم.

گفتار اول- تکنوکراسی و جامعه توده ای:

تکنوکراسی یعنی عده با قدرت دانش و مدارک دانشگاهی وارد جامعه سیاسی بدوی شده و تصاحب قدرت می کند، در این روش دانش فاقد اخلاق، یعنی سعی بر این است تا جامعه در حالت بدوی قرار داشته باشد، گرچه تعداد محصلین و فارغان در آمار میلیونی باشد. یعنی یک هزار دانشگاه بهتر در سطح دنیا که سالانه اعلام می شود، به اساس دو معیار عمدتاً سنجش می گردد، یک مدیریت دانشگاهی و دوم تحقیق: که مدیریت دانشگاه داشتن کدرها در رشته ها، نحوه آموزش حضوری و آنلاین با معیار، منابع اصلی و فرعی با روز شده، ساختن فلم های کوتاه مستند یا کمپیوتری، واحد گزاری کریدت ها که شامل مضامین تخصصی و اساسی و فرعی رشته می گردد... و جان کلام دانشگاه که در تحقیق نهفته است، که دست آوردهای پژوهش در علوم تجربی اختراع یا کشف و یا امتداد یا گسترش اختراع و یا کشف، که در علوم انسانی نتیجه پژوهش ها شامل استنتاجات و یا گستره آن می باشد. که قطعاً در طول بیست سال تا امروز شرف درج شدن در این یک هزار دانشگاه بهتر را دانشگاه های افغانستان پیدا نکرده است.

از آنجاییکه تخصص من در علوم سیاسی است، با این سوالات می خواهم در تشخص مشکل بیشتر وارد شویم: فرض کنیم، اکنون طالبان در قدرت نباشد. کی بیاید و حکومت کند؟ اگر عده از قوم تاجک، هزاره و یا ازبک و یا هر قوم دیگر بیاید حالت بهتر خواهد شد؟ اصلاً چرا راه رسیدن به قدرت مشروع که در سیر ملت سازی در حاکمیت ملی نهفته است با قوم اشتباه گرفته ایم؟ چند مقاله علمی تخصصی و کتب مطلوب در دانشگاه های دولتی و خصوصی کشور داریم که برای گذر از حالت کنونی به مطلوب را نسخه کاربردی داده است؟ یعنی تحلیل علمی اگر چه تحلیلی توصیفی نوشته باشد، نیروی تحرک از قدرت دانش بسوی هدف را دست یافتنی می کند. البته تعداد انگشت شماری دانشمندان داریم که وابسته قدرت منطوقی الخصوص ایران شده اند، که با انگیزه های عقیدتی، افکار ملی و سیر حاکمیت ملی برای شان منفعت بار نیست، و رویکرد علمی راهم چنان مدیریت می کنند، که اندکی بسوی وحدت ملی کمک نمی کند. برای اینکه بگویم جز دانشگاه با معیار و سیر ملت سازی از قدرت دانش با تعهد به انسانیت و وطن، گزینه بدیل نداریم، اجازه دهید، تیوری ماکیاولی را در باب شرافت و فضیلت جمهوریت بیان کنم: برای مردم ایتالیا آنزمان شاهی مستبد را پیشنهاد می کند در شهریار، زیرا استدلالش این بود، که اگر شما جمهوریت را به مردم که فاقد رسیدن به فضیلت جمهوریت است، بدهید یکدیگر خود را نیست می کنند. حالا در ۲۰۱۴ اکثریت جمعیت به دو دسته در عقب فرد، فرد که ممکن خطا و جایز الخطا است، ایستاده شدند تا قانون و حاکمیت قانون که برای ما شفافیت انتخاباتی ببار می آورد- که حالت کنونی پسا ۲۰۲۱ نتیجه است، که آنزمان نطفه آنرا گذاشتیم، بیاید قبول کنیم علم، قلم، همت، وجدان و تعهد را برای و به منظور خرد، شجاعت، توازن و عدالت بکار گیریم تا جامعه سیاسی مطلوب را تاسیس کرده

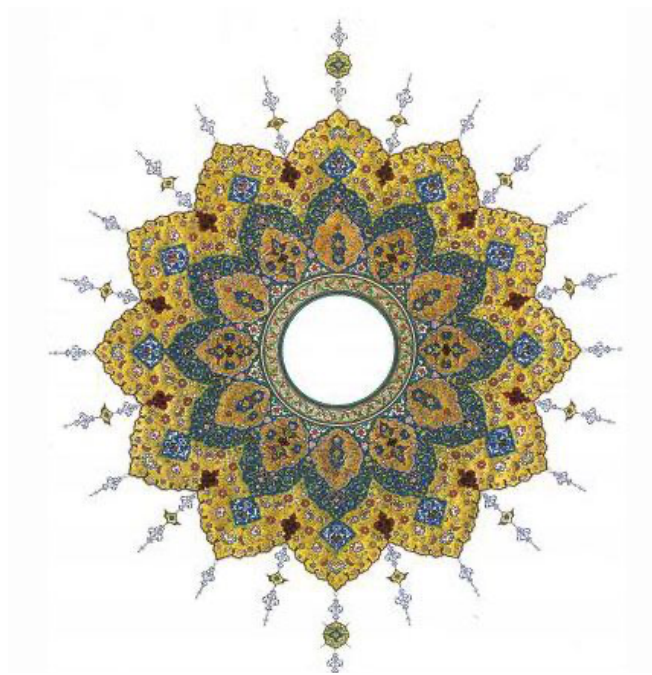
و منحيث انسان های با عزت امروزی صاحب دولت مشروع و مقتدر و جامعه معنوی گردیم، تا الگو به سایر جوامع باشد.

گفتار دوم- خرد تا عدالت اجتماعی:

جوهره خرد و عقل را نمی توانیم، جمعی و فردی تفکیک کنیم، زیرا روح ما یک جوهرست، و واحد الجسد از همین جا، پس خرد مقبول از اصل، خود و به گونه خودی خرد جمعی یا خیر و نفع عمومی است. از اینجا هر استنتاج در علوم انسانی شتابی بسوی عدالت اجتماعی می باشد. که خرد مقبول حق است و حق قدرت و نیروی در شجاعت مدنی یا در گفتن و یا هنر گفتن حقیقت، که شجاعت بیدون خرد نمی تواند توازن را خلق کند، که فقدان توازن سیاست هم معقول نیست. و هر دهه یا بعد هر دوره بایست از سرآغاز کرد، حالا در یک تطبیق از ۱۷۸۷ در آمریکا تا حالا یک قانون اساسی که در افغانستان ۱۹۱۹ تا اکنون هشت قانون اساسی تجربه می شود، ولی یکی نمی تواند ریشه در جامعه سیاسی گیرد، زیرا فهم نادرست از دین و قوم گرایی در بستر جهل حاکم است. مجموعه کشورهای اسلامی که در حال توسعه قرار دارند متأثر از نظریه های سیدجمال الدین افغان است، که فقط به دنبال این هستیم که مرقد و خاک وی را چگونه به افغانستان انتقال دهیم در حالیکه وی زنده بود و شیر علی خان مسبب می شود تا وی تبعید گردد، و چقدر ایران و ترکیه... از وی مستفید می گردد. که خلاصه و جان کلام ما در باب خرد یا خرد جمعی تا عدالت اجتماعی علمای ربانی و متخصصین متعهد بوده، و شناسای آنان در غایت یا نتیجه گفتارشان توسط تفکر منطقی جمعی مردم سنجش شود. البته نهاد شناسای نخبگان در معارف و تحصیلات عالی به منظور فراهم کردن امکانات برای آنان بایستیست و به گونه نامری عده در نهادهای آموزش در شکار استعدادهای مفید جامعه باشند.

نتیجه گیری تمیز در علمای ربانی و سو

سعادت مندی جامعه و متعالی آن، در عمل قانون در حیطه حاکمیت قانون است، یعنی هرچه سطح آگاهی مردم بالا برود، حاکمیت قانون مقتدرتر می شود، که سطح بالا و بینیش جمعی یا تفکر منطقی مردم است، که علما سوء و دانشمندان بی وجدان موجودش بیشتر در جامعه توده ای می گردد. سیر جامعه در این حالت عقب گر بوده، و فاجعه انسانی بیشتر از دیروز، و جوهر تمیز در تحقیق دانشگاهی نهفته بوده، که مفتی بودن در هر امور، یا مفتی های کمی فاقد کیفیت، از سیر سطحی بودن علم محصول می باشد. پس ارزش دین را با شکل دین تمیز داد، تا به خیر و رستگاری جامعه رسید. زیرا ارزش های حاکم جامعه مبنای رستگاری چندین نسل به گونه مسلسل است و شکل ارزش در جستجوی منافع خودی و گروهی که فاقد حکمت و یا نتیجه مطلوب اعضاء جامعه را، در سیر تنزل قرار می دهند.



قرآنی است یا دین

روشنفکری اعجاز
گریزی؟

عقل و سیر عقل تا درک حقیقت، که ایمانویل کانت فیلسوف آلمانی نقد عقل محض را در عدم توانی عقل در برابر حقیقت می داند، که بر حسب تسلیم شدن در برابر ذات و جوهر یگانه می باشد. در برابر نتوانی ما، مخاطب وحی الهی به مرکزیت عقل که از ریشه صدر یا سینه است، روبرو هستیم، که چیستی جوهر عقل را دانست در مقدم...

مبحث اول- چیستی عقل:

جوهر عقل وصل اندر وصلست که پدیداری آن ما... از تضاد جوهر عقل ورود به چیستی آن را آغاز می کنیم: یعنی تضاد ما یا عقلانیت که از مبانی و بلوغ عقل می باشد، در برابر من منفور من حقیر من خودنما و من مغرور و یا من که در فصل و جدای است قرار میگیرد. حالا این جوهر عقل که مدروک آن در وجود چون مغز و قلب اختلاف بوده، ولی اکنون در این نوشته تنها روی این جوهر متمرکز می شویم، بهر تقدیر جوهر یا نور عقل چیست؟ که وحی الهی مخاطب آن و تاج کرامت خاصه آن در دین اسلام به صاحب آنست؟ حس پنجگانه، حافظه، تفکر، فهمیدن و استدلال کردن ... همه صفت های این جوهر بوده، حالا برای شناسایی آن از این سوال وارد عمق جوهر می شویم: اثر از وحی که از لوح محفوظ جبرئیل امین به حضرت محمد صلوات علیه می آورد کجاست؟ در فزیک کدام اثر آن نیست. مثلاً از نوشته های اولین تحریر های قرآن پسا نزول و بعد آن که آن جناب بیان می کرده است و همین اکنون در موزیم های کشورهای دنیاست ولی سوال اینجاست قبل از اینکه نبی اکرم صلوات علیه گفته است و تحریر شده چگونگی آن چیست؟ یعنی درک عمیق قرآن مصفای چون محمدی را نیاز ندارد؟ که برای آمده کردن کلام خود، حق سینه مبارک شان را شق می کند و توسط مقرب ترین فرشته ها شستشو می کند.

البته الف، ب و حروف در زبان مجموعه سمبولیک های است که توسط انسان ها کشف و برای ارتباط نوشتن و خواندن می باشد... یعنی وجود آنجناب مقدم جوهر شناسایی داشته همانا جوهر عقل که اتصال وحی با عقل یا از پایین به بالا بگویم عقل و وحی را ایمان گویم، اینجا حروف و جملات کلمات قرآنی پدیداری این وصل است، که حتی این اتصال را هم، توفیق خود الله گفته که هرکی را خواهد دهد بطور مثال: پسر ابوجهل صحابه می شود و پسر نوح نبی از دین پدر پشت می کند... این جوهر عقل را عالم امر می گویم یعنی: در امر ربوبیت حق است و حقیقت را درک کردن صفت ذاتی این جوهر که پدیده حق را در نظم دنیایی چون اصول، دکترین و یا حقوق می گویند که ربط ذهنی و مفهومی با نظم ازلی یا در بستر نظم ازلی تتبیین می شود نظم ازلی چون: شب و روز، تغییر اقلیم و مدیریت اعضاء وجود چون تپش قلب که در تحت کنترل ما نیست و نمی توانیم برای یک روز آن تپش را متوقف کنیم... پس آزادی بستر رسیدن عقل به مقصد، که سلب آزادی و سلب عقل در جان بی روح را، بدتر از ترور می دانیم زیرا، بعد موت حیات محض و بیداری مطلق در عالم برزخی است. یعنی اتصال حقیقت یا جوهر حق در وصل عقل = مجموعه مولفه های که در خدمت انسان قرارگیرد نه که جان و آزادی انسان را سلب کند. سلب جوهر عقل کار دشمنی اندرون هر انسان همانا شیطان منفورست که پدیداری آن ساقط کردن، ستیز و جدال، گشتن و سلب حرمت انسانی می باشد... درک عمیق تر از فهم نادرست از دین: مثلاً بسیاری میتافزیک ارسطو را یا نقد عقل محض کانت و یا دیگر اثر های بسیاری از فیلسوفان را درک نمی توانند و یا حتی از روی

خوانده نمی توانند، که سوال من این است: وقتی اثر انسان یا همانا عقل محض را درک نمی توانید عمق و درک و فهم قرآن را چطور مدعی می شوید که کلام خالق این فیلسوف هاست؟ در نقل قطعی منقول است که هستی یعنی دنیا شامل هستی و ممکنات در نزد کرسی الله مانند انگشتی است که با مثال میکروسکوپ: در این انگشتی گوشه ای کوچک آن در دنیا بنام افغانستان مدعی ناجی دین الله است. که اگر خالق نیازمند مخلوق خود در امر نگهداری دین خود شود که خدا نیست چون الله بی نیازست و قادر... که دوباره به میکروسکوپ مراجع کنیم می بینیم اینها مکروب و ویروس های اند که آنها فهم نادرست از دین یا نقل گرایان فاقد جوهر عقل که تاریخ انسانی بزرگترین مثال های آن را دارد: چون قرون وسطا... مطالعه از یافته های تحقیق چون پژوهش، خود خواست و تشنگی عقل، که در تجسس حقیقت است می باشد. و رویکرد عقل در تحقیق تا یافتن هدف و یا گستره هدف که در میان راه به مجموعه منابع و نقل های که مواجه می شود غنیمت و نعمت بر عقل می باشد. که نه تنها سلب عقل نمی کند که عقل را به هدف نزدیک تر می کند، و پدیداری این هدف توسعه و عقلانیت در تضاد جهل و عقب ماندگی است.

نوت: البته عقل در باوری وحی و از آنجا سیر معرفت بسوی محبوب شدن مقصود، همه در درون انسانی از جذب قلب که کشش جانانست تا جان کوشش و سعی حقیقی می کند. و آنچه از رابطه بین محب یا بنده یا بند قلب با اصلش همانا ذات اقدس الله پدیدار می شود به سایر امت حکمت، محبت و معرفت و یکجا شدن یا ما، و وصل بی نهایت در شتاب بسوی بی نهایت یا هستی اندر هستی یا نور حقیقت می باشد.

سیر عقل و روح جوهر انسانی است، که از سیر آن: بایزید بسطامی از دور کردن مگس از روی خود اجتناب می کرد که مبادا بروی انسان دیگر شیند و در برابر محکمه باطنی خویش پاسخگو شود. انسان و چیست آن از مولانا جلال الدین محمد بلخی و موجودیت سه صد مراکز پژوهشی مولانا شناسی در غرب، مصادیق بر چشم عقل محض است بسوی درک حقیقت، که دینداری شرق امروزی مخصوص افغانستان در وضعیت سیر نزولی یا قرون وسطای است. انسان از اوایل پیدایش همواره با دین و عقیده تلفیق شده که عدم فهم از دین چنان تباهی و فلاکت ببار می آورد، که راهی جز تمسک به مرکزیت وحی یا مخاطب الهی یعنی اندیشه نیست. برای درک بیشتر از عدم فهم دین می توان از اینجا آغاز کرد: عقیده کنیم تا بفهمیم یا فهمیم تا عقیده کنیم، البته مبحث فطرت و ذات انسانی در فهمیدن چنان نهفته است، که رسالت دین ارتباط کنش واکنشی انسان (جوهر عقل و روح) با صاحب وحی می باشد. و عمق پُر معنویت دینی چنان فردیت و اصلاح فرد را در غایت فردی، یعنی هیچ کسی به جای کس دیگر در محکمه باطنی خود، لحد و روز رستاخیز پاسخگو نیست.

غزل:

چیست یا از کیست انسان؟

نور اثبات نار نفی، در وجود کیستم؟	گر عشقست وجود، آینه دار کیستم؟
عقل خام و تصور خجل، تامن در منم	یافته لامنتهی، کامل نافر جام کیستم؟
گاه خزان و بهارم، گاه در هجر زمستانی	کاندر تغییرات وجود، از مدبر کیستم؟
ساختار تهی معناست، زدرون نجستن	مشت خاک را جوهری، کلید کنز کیستم؟
هر طرف بشتافتی، آسایش اینجا نبافتی	غایت چو از آنسو، اصل و ریشه کیستم؟
اصل من اوست، تا جستجوی دوست	سر بسر عمرم جوانی، در بهار کیستم؟

در خانه بی سقف، نامعین فقیری

لامکان منزل، بی نام و نشان کیستم؟

گفتار اول- نقل:

تقلید یا مدیریت و رعایت کردن، دستورات فقه در امور چون وضو، نماز، رمضان، زکات و مراسم حج بیت الله... از فقهای کرام عالی ترین غنمیت بوده، که چقدر فقهای معظم برای ما زحمت کشیدند. ولی بینیش ما و رویکرد به قرآن پژوهشی باید، زیرا این معدن لامنتهی معجزست و جوهر به جوهر عقل، که بار امانت یا نور عقل و نار عشق را آب حیات، و استفاده ایزاری و تلقین آن به گونه نقل به مردم توده ای جفاء در دین خداست.

گفتار دوم- تقابل عقل و نقل:

اولاً روایت و نقل از یک منبع معتبر یا صحابه آن جناب، در تشخیص و تثبیت احادیث صحیح مستند، متواتر و مرسل و یا موضوعی یا ضعیف... می باشد. البته یک هزار حدیث موضوع که در صحت بودن مطلق آن یا منسوخ مطلق ما عاجز هستیم، که ارقام و لفظ آن یک هزار حدیث معلوم می باشد. ولی مقصد ما از نقل اینجا، اینست که اهداف از قبل تعیین شده گروه هاست، که سرشت دین مبین اسلام چون رخنه های استدلال و حکمت است، اما به گونه نقل توسط متحجران بیان می شود، این رویکرد سطحی بوده نه فلسفی و عرفانی، و عمدتاً با دستگاه ها و پدیده های عقلانیت در تضاد قرار می گیرد. آنچه از تقابل عقل و نقل در جامعه حاکم می شود اختلاف است، البته اختلافات فقها در زمان خیرالقرون که ماهیت و حکمت آن در بطن یکی می باشد و تنها در نحوه و رویکرد ظواهر تنوع دارند زیبایی های اسلام چون

رنگارنگ بودن گل می باشد. اما اختلاف آفرینی عصر حاضر حتی در مورد احکام که از مبانی خیرالقرون تحقیق شود، اصلاً مورد اختلافی نیست، و این اختلافات قطعاً در تضاد عقلانیت است که مبنا آن جهل بوده و در جامعه بدوی افغانستان در اوج است، که عده، عده ای دیگر را حتی تکفیر کرده قتل طرف را مباح می داند. و ماشین توسعه را فلج کرده و افکار در زندان حواشی قرار می دهد.

بیت:

بی مریدی، در ادعای شیخی اند دام شیطان را ز جهالت، طعمه داده اند

مبحث دوم- دین گریزی:

صورت عینیت یافته عمل و نتیجه عمل متحجرانه را، دلیل قرارداده اند، که تحریک قوه شهوانی حیوانی نیز به همراه بوده، و ریاضت معنوی ناخوشایند در بینش شان و نقدهای بالای اسلام وارد می کنند. که ارزش را از شکل در مقدم فرق باید تا از مرز گذاری عمیق خرد محض و تثبیت صدق تقوا و کسب دانش دنیایی در وجود انسانی، چون تاج کرامت را به بنی آدم که نهاده شده است را در تجلا گذاشت. هرچند ایده های کمونیستی در باب الهیات از منظر عقل کیش مات بوده، که کارل مارکس را اهل دانشگاهی امروزی انقلابی می دانند، نه حکیم یا فیلسوف، اما مریدان مارکسیسم استدلال شانرا از عمل و نتیجه عمل متحجرانه گرفته، و سعی دارند انسان ها را در تبعید معنویت و خدا باوری قرار دهند. یاد ما باشد که تا تسلیم نشویم یا همانا اسلام و می عشق وحدت یا موحد شدن را یا همان سیر مسلمان سوی مومن شدن را ننوشیم، در استدلال و گفتگوهای تکراری نمی شود.

گفتار اول- تحقیق قوت دیپلماسی:

قدرت دیپلماسی در حل منازعات در گفتگوست، و زمانی تحجر، پیش داروی، تعصب و غیره امراض انسانی جامعه را مبتلا کند، قدر و منزلت دیپلماسی جایش را به جنگ و خونریزی می هد. از ندامت ها و پشیمانی های یزید بن معاویه در حادثه المناک کربلا این درس را باید گرفت، که فقدان دیپلماسی در بین طرفین بوده، و چه بی شرمانه روبا بازی های اهل تملق و چاپلوسی در برابر قدرت شکل می گیرد، در آن جامعه که دیپلماسی معنی خود را پیدا نکرده باشد. در صورت نهادینه شدن و اوج گرفت سطح آگاهی مردم که تحجر و افراطیبت به خلاقیت مبدل شود، جامعه مسبب دین گریزی نمی شود، که الگو برای سایرین می گردد.

گفتار دوم- رویکرد اسلام تحقیقی و صلح پایدار:

اخلاق متعالی انسانیت در اسلام اظهر من الشمس است، و قدرت نطق بطنی قرآنی متجلا در

حل هر منازعات بوده، که برای این فضیلت رجال الله را ضرورت است، که با علم ذاتی و کسبی وارد صحنه شده و صلح پایدار، یعنی به گونه زنجیره وی جامعه را، باید در ادوار تاریخی در حالت توسعه قرار دهد. که صلح در بستر های جامعه نهفته بوده، و منشاء آن افکار حاکم است. که با رویکرد سطحی پوزیتیویتی یا تجربه گرایانه نمی توان صلح در جامعه معنوی رقم زد، چون نتیجه معکوس می دهد. حالا اگر سوال پیش آید در جوامع غیر معنوی، چگونگی گفتگو برای حل منازعات چیست؟ باید گفت وجدان، زیرا ایمان یا باور از عالم امر در ید خداست، که هرکی را بخواهد از راه اقناع نه زور و جبر از مسیر آرامش باطنی برایش عنایت می کند. ولی وجدان در کسب و ریاضت و از اراده می تواند بدست آید. که غیر خدا باور برای نظم امور دنیایی و حل منازعات از محک وجدان و در نظارت وجدان جمعی یا مردم به صلح و عدالت اجتماعی می رسند.

نتیجه روشنفکری اعجاز قرآنی است یا دین گریزی

دین گریزی از نتیجه اعمال یا صورت اعمال متحجرانه بوده، که روشنفکری دینی یا اعجاز قرآن از مسیر پژوهش و تحقیق در مبانی صلح پایدار و عدالت اجتماعی در مقابل نقل سطحی و آگاهی سطحی از دین است. پس عقل گریانه می توان از حمایت اسلام برای حل منازعات در جامعه بدوی افغانستان وارد شد. کاریزما یا شخصیت تاثیر گزار کسی است که قدرت ماهوی باطنی یا روح عمیق داشته باشد. و در سیاست و تصامیم سیاست مدیر بیرون آید، که چنین قدرت دانش را در کسب علم علوم انسانی و تعهد معنوی یا ایمان و در سیر ایمان از اجمال به تفصیل نهفته است. دین ستیزان برای بستر ساختن دیگران به مقصد دین گریزی، که از نتایج اعمال نهضت ها و گروه های اسلام سیاسی متضرر شده اند، و یا غریزه فکری شان چنین اقتضاء دارند در مقابل و نقض حقوق بشری یعنی آزادی اعتقادی قرار می گیرند. که بایست افهام شود، چون روشنفکری نه به معنی دین گریزی و دین ستیزی است، و با باور کامل معجز قرآنی مفسر هر زمان بوده، لیکن محقق و پژوهشگر را لازم است تا در هر زمان، از این معدن لامنتهی معرفت علم بیرون آورد که مشکلات را در تلفیق فقه و قانون، راه حل گردد.

در نتیجه عقل و نقل گفت: که عقل محض یا جوهر را، با آگاهی فرق کنیم، آگاهی آنچه توسط حواس دریافت می کنیم و عقل جوهریست میتافزیک از عالم امر، پس عقل در عالم دنیا یا فزیک توانایی مدیریت منابع دنیا و نظم را دارد مانند کشورهای سکولار... برای اینکه وحی را بهتر بدانیم، هستی و ممکنات که این دنیا جز آنست در برابر کرسی الله مانند یک خرما یا یک انگشتی در تفاسیر معتبر بیان شده، پس وحی الهی جایگاه بسیار متعالی دارد تا بیاید برای ما اختراع گویی و طیاره و غیره موارد در فزیک کند...

اینکه عقل در برابر عقل گُل یا جوهر خدایی ناتوان بوده و یا عقیم است، خود الله رحمت می کند و کلامش به یاری این ناتوانی عقل می رسد که صاحب عقل را کامل سازد. یعنی در

ارزش معنی و مبانی تقابل بین عقل و وحی نیست. البته بینش و آگاهی هرکس با عقل محض فرق دارد.⁴ اما وحی که در تفاسیر قرآن بل قرآن و حدیث و مفسرین ارایه می شود و از اینجاست که مشلات امروزی ما هم حل می گردد این را جز سیر تکامل عقل و وحی دانست، آنچه ملا با مجموعه نقل الخصوص در سیاست آفتابی می شود به جز عقب ماندگی و دین زدگی چون قرون وسطا حاصلی ندارد. دین از سیاست جدانیست، ملا که دین گفته نمی شود... یعنی نقل یا اقوال گذشته و همینطور یافته های ما امروز از قرآن برای نسل آینده و این تسلسل مفهومی برمیگردد به جوانان که تحقیق و پژوهش را اولیت توسعه شان قرار دهد. مگر اینکه نقل در فقدان عقلانیت در وجود سلب عقل کند در این وضعیت فرد، البته حکمت دین منظور نیست، بل فرد با مجموعه نقل های که دارد مانند رباط از انسان ها استفاده های باوری و منفعتی خود را می کند.

بطور مثال: در قرون وسطا که عقلگرایی سرکوب می شد و مقدار یا اندازه مساحت جنت توسط پاپ ها به فروش می رسید تا یک دانشمندی پیدا می شود و مطالبه خرید دوزخ می کند. هرچند برای پاپ ها خیلی تعجب آور بود اما زیادی مطالبه می کند که با هوش تمام حاضرست جنت نه، بلکه دوزخ را بخرد و تمامی مساحت دوزخ را به اساس نقل که در دست پاپ ها بود میخرد و بعد آن به مردم این چینی ابلاغ می کند: من صاحب دوزخ و تمامی دوزخ پس من نمیگزارم شما در روز قیامت، دوزخ بیاید. که حالا ضرورت نیست دیگر جنت بخرد، زیرا عرف تا آن زمان قسمی بود که فرد همه عمر کار کند و حاصل تمامی زحمات خود را به پاپ دهد تا جنتی برای روز آمدنی داشته باشد.

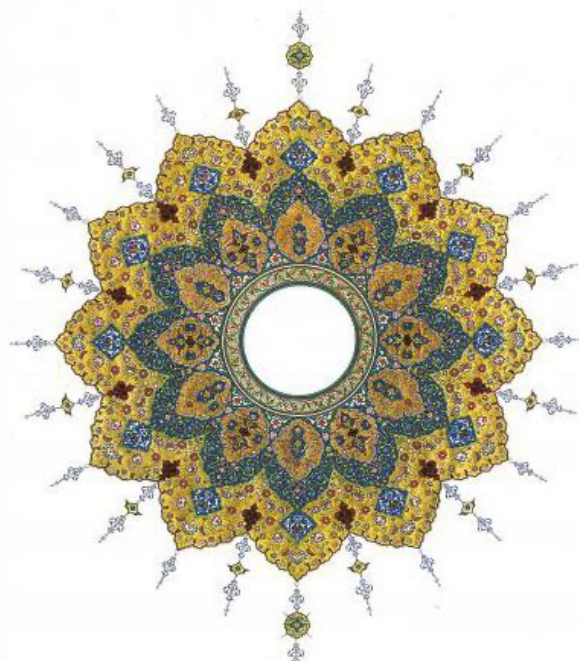
همینطور اذهان بدوی افغانستان دین را در افکار شان در وجود ملا خلاصه کرده اند و هر نقل را بیدون تحلیل و تفکر می پذیرند.

الته عقاید و نحوه عبادات قطعی است نوآوری در آن جایز نیست که در بین شش ماه تا یک سال تمامی مسایل عقاید را یا فقه اکبر ابو منتهی و الهدایه فقه عبادات را در فقه حنفی می توانید خودتان بخوانید و آگاه شوید و استقلال عقل تان را در امور دنیایی و سیر تفکر معنی یا عرفان بخودی خود داشته باشید، و ضرورت علمی دینی به ملا نداشته باشید، زیرا هستی امروز شما و بلوغ سیاسی تان همین که: بخود آگاهی از هستی خود رسید و به اراده فاقد عقل، سرنوشت تانرا به عده ای یا کسی نسپارید.

از ۱۹۹۲ تا کنون وضعیت افغانستان بطور نزدیک به مطلق، در تطبیق به دوره تاریک اورپا یا قرون وسطا بوده و قرون وسطا که از منبع فیاض عقلگرایی قرآن نیز مستفید می شوند و گام نخست شان تطبیق حالت دینی شان با دین جدید محمد عربی بود، که تطبیق خاصیت عقلگرایانه است و این تطبیق محرکه می شود بسوی عقلانیت از قرون وسطا اورپا به دوره جدیدی یا رنسانس یا روشنگرای... پس این سرشت ذاتی انسان که سود جو، مکار و حيله گر

⁴ برای درک عمیق عقل: میتافزیک ارسطو مطالعه شود...!

می باشد به منافع خصوصی خودش، که این چنین سرشت های درونی انسان ربط به متون مقدس دینی و ایده عقلی فلسفی ندارد.



جستجوی صلح

پایدار

بیدون شک بسترهای از جامعه سنگ عدالت اجتماعی است. که جامعه توده ای تا جامعه ایده حال یا در حالت مطلوب که تمامی شاخص های شهروندی را سیر نموده اند، یا وجه ملت سازی تا به حاکمیت ملی را در تاسیس یا موسسن نمودن، و قدرت که عبارت از موضوع حاکمیت است، حاصل شده، که فقط زیر بنای فکری آن، عبارت از استقلال فکری و خودآگاهی هر اعضای جامعه است.

مبحث اول - عدالت اجتماعی و افغانستان:

هر چند عدالت اجتماعی گم گشته چند قرن در کشور ماست، که این معضله در تنگنای از عدم فهم دین و قوم گرایی، جامعه را بسوی قرون وسطا سوق داده است. یعنی فهم دین تا سیاست مدرن محرکه ما بسوی صلح پایدار بوده، که می بایست و می باید، از فرصت های پیش آمده یعنی هستی من و شما که هستی ما و در عمق خودنگری هستی و خود آگاهی هستی سعادت است که باید رسید. زیرا جوهره این شناخت یا همان خودآگاهی اعضای جامعه، می باید افکار عمومی جامعه را از دین ستیزان، و دین داران تهی معنی و قوم گرایان آزاد نماید، و این آزادی همانا وسیله بسوی سعادت است که می توان آنرا عدالت اجتماعی گفت.

گفتار اول- ایمان:

ایمان یا باور به توحید، رسالت و معیاد که ورودی به اسلام است، و سیر معرفت یعنی از ایمان اجمالی بسوی تفصیلی که حاصل می شود: ایمان عین الیقین و حق الیقین، اما تعهد به وطن و خدمت به وطن در کشورهایی که خدا باور نیستند هم بعید نیست. زیرا وجدان و وجدان جمعی از خودآگاهی اعضاء جامعه محصول می شود. همچنان مبحث معرفت یا سیر ایمان اجمالی بسوی تفصیلی در بستر تقوا و ربط آن به قدرت دام و طعمه است، که خود را در دام تیوکراسان یا افراد دینی که به واسطه دین به قدرت می رسند، است. البته مبحث دین و عمق آن، که از رابطه خدا و بنده یا امت و رسول کریم نتیجه و غایت در تکمیل فرد به سعادت دنیا و آخرت آن است، یعنی ملت و در گذشته رعیت با امت فرق معنوی و دنیایی دارد. چون راه رسیدن به قدرت مشروع در حالیکه میزان تقوا و درجه بنده نزد الله محفوظ و مستور است، جز حاکمیت قانون نیست. البته مبنا قانون و مبنا فیاض آن خیرالقرون و نظریه های سایر حکما اسلام می تواند باشد. در این تنگنای که شیر از آب باید جدا شود، باید بگویم سردی باور یا بینش این چینی که دین را از سیاست جدا می کنیم نیست، البته دین هم وسیله به قدرت نیست. پس قانون است که به اساس شایسته سالاری و تعهد و تخصص راه را، برای رسیدن قدرت در یک و یا چند دوره محدود معین کرده، و توسعه را در همه ابعاد آن، بستر می شود.

گفتار دوم- اجتماع:

امروزه جوامع که باورهای مشترک ندارند و با فرهنگ های متنوع هستند، در صلح و برابری زیست می کنند، تا جوامع که با باور و فرهنگ مشترک تنگاتنگ قرار دارند. زیرا معدن لامنتهی سعادت یعنی عقل در هر جامعه که استفاده نشود، طغیان و بلا و آفت های گوناگون یعنی غالب شدن ابلیس بالای دشمن دیرینه خود و بالای اولادهای دشمن خود، که هیچ نیروی و اسلحه و قدرتی نمی تواند این دشمن مکار نامری را مغلوب کند، مگر وجدان، عقل و تقوا، هر چند بطور مطلق نمی توانم این سیاره زمین را عاری از عالم حیوانی شیطانی کرد، چون فلسفه دنیا تا روز یوم الدین چنین است. مگر عدالت اجتماعی بایدیست که اگر افغانستان به آن نرسد، روز خوبی نخواهیم داشت و هر روز بدتر از دیروز می گردد. عدالت اجتماعی جان کلام آن اینست: اگر مقامات و مجریان قدرت نقض قانون کنند، محکمه شوند. و این اصل حاکمیت قانون که فهم عمیق یا سطح آگاهی بلند از حقوق شان توسط مردم در جوامع پیشرفته بدست آمده ستودنی بوده، و اگر افغانستان با همه منابع فیاض انسانی از مهد خراسان که دارد، به عدالت اجتماعی دست یابد، الگو انسانیت برای سایر جوامع می شود.

مبحث دوم- قانون ناظم یا ابزار؟

قانون درختی است که ریشه آن بلوغ سیاسی مردم بوده و ساقه این درخت حکومت و دولت در اجرا که میوه آن، توسعه کشوری می باشد. که فقدان فرهنگ سیاسی یا روح همزیستی بین مردم نباشد، بلوغ سیاسی و آگاهی عامه به ثمر نمی رسد. ابزاری بودن قانون در بستره جامعه توده ای، محسوس و ملموس می گردد. و ناظم بودن قانون از موضوع حقوق یا ارتباطات ناشی می گردد، یعنی بودن مجلس یا شورای مردمی با نمایندگان مردم در نظارت قوه مجریه که هدف یعنی منافع عامه به خصوصی تنزل پیدا نکند. هر چند طی چند دهه در افغانستان نقض بنیادینترین حقوق توسط متحجران دینی صورت گرفته و هنوز هم ضرورت حاکمیت قانون در افکار عمومی به حد که باید شود، حس نمی شود.

گفتار اول- شاه امان الله خان و مشروطه سازی وی:

تشنگی آزادی و بلوغ سیاسی در مشروطه خواهی مردم نخست، تا زمامدار را مجبور یا اقناع کند، اما ملت که در اوج سواد و دانایی نرسیده باشد هرگز آزاد نیست. در آمریکا جورج واشینگتن از کاندیدیت شدن به دوره متوالی سوم ابعاً می ورزد، و می گوید که قدرت به دوره های متوالی نزد یک تن باعث سلب آزادی شده و ممکن قدرت متمرکز شود، حقوقدانان را پسند می آید و اصل که یک نفر پیشتر از دو دوره نمی تواند رییس جمهور شود، ریشه در این عمل جورج واشینگتن دارد. که عکس وی تا امروزی روی اسکناس دلار است. ولی در افغانستان که شاه در امر مدرنیته بسیار سریعتر و عبور از خط های قرمز اقدام کرد، اما نیت وی که از مشروطه سازی بیرون آنکه وی را کسی مجبور کند، ستودنی است و در امر اقدام بعدی که چندان منابع موثق در مورد هم نیست، بایستی مذاکره و مفاهمه می شد، اما افکاری عمومی چنان با روحانیون و مذهبیون وابسته در فقدان خودآگاهی قرارداد داشت و دارد. همیشه جای دیپلماسی، جنگ را انتخاب کرده ایم، و حاصل جنگ در طول تاریخ به منفعت دیگران و هوشمندان تمام شده است. مثلاً جنگ پانی پت با هندی ها و الماس کوه نور در تاج ملکه و مبارزات علیه قشون سرخ شوروی به منفعت پاکستان و غرب، آخر این حالت چند دهه و چند قرن دیگر از چند نسل دیگر ما قربانی می گیرد؟

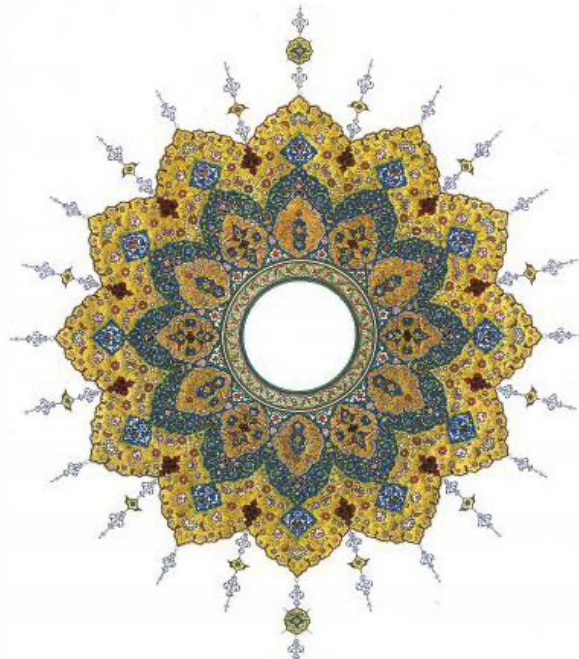
گفتار دوم- تحجر و فقدان معنویت:

شرح مشروطه سازی امانی را، اجمالاً گفتیم، و موافقم که رسیدن به قدرت دکتر نجیب الله در بستر قدرت متجاوز و نامقبول معنوی مردم افغانستان بود. اما مصالحه ملی وی فرصت عالی و ناجی افغانستان از شرایط کنونی می شد، اینجاست که آفت تحجرانه برجسته می شود، و تا زمانیکه روشنفکری دینی را رونق ندهیم، افراطیت غالب بوده، و نقض حقوق بنیادین همواره

در جریان، که تحجر از جلال ربانی فرسنگ‌ها فاصله دارند. و از مبانی قهاریت حق و منفوریت حق می‌توان دید، که شمه‌ای از رحمانیت دین در سیرت‌شان دیده نمی‌شود. و فقدان معنویت در غایت یا نتیجه اهداف‌شان می‌توان دید، که کشور را به جهنم مبدل ساخته‌اند. از این جهت قانون‌گرایی وجدان‌جمعی مردمی‌بناء باید، تا تخصص و تعهد بر بنای توسعه، و علمای ربانی و معنویت به سعادت و مصالح اجتماع در حیطة مدبریت رب که متجلاست در افکار عقلانیت‌انسانی، و رضای حق در اجرای حقوق، از اراده پخته که قدرت ایمان است، که نه تنها میتافزیک نبوده، که در عالم شهود محسوس و ملموس می‌گردد.

نتیجه جستجوی صلح پایدار

پایداری صلح در بسترهای از جامعه و سنگ عدالت اجتماعی است. آنچه با عقل‌گرایی از ریشه ارزش‌های حاکم جامعه در مصالح اجتماع لازم است، در تطبیق با پدیده‌های روزافزون که انتظام بخشی‌آمور را، با این رویکرد نظام حقوقی سیاسی گویند. تحجر و سلفی‌گرایی نُهی معنی با رویکرد سطحی دینی نه تحقیقی مسبب عقب‌ماندگی و وضعیت قرون وسطایی را در سیر تنزل انسانی است. شاه‌امان‌الله‌خان به همه اشتباهات که داشت نباید سرنگون می‌شد، هم‌اکنون هم روحیه ساقط‌کردن تا روح همزیستی در جامعه سیاسی ما افغان‌ها مشهود است، که بدبختانه بعضی بجای کارکردن به سوی حاکمیت ملی، نظریه‌های تجزیه و تجزیه طلبی را نسخه می‌دهند. که فضیلت و سعادت در وحدت نهفته بوده، و تجزیه وضعیت را بدتر از کنونی می‌کند. که روح قانون به منظور نظم در ارتباطات نهادینه شده، و حاکمیت دولتی روحیه کاریزما یا نمادین یا همانا ضمانت اجرا است. که اجتماع سالم این نیست که بالای هر شهروند یک عسکر مقرر گردد، یا جزای‌های سنگین بر مجرمین، زیرا اقناع و جرم‌شناسی به منظور سالم ساختن اجتماع در ارتباطات و اوج گرفتن ارتباطات می‌تواند باشد. که هرچه معنی عمیق و ژرق باشد تاثیر و اوج گرفتن ارتباطات در این عصر ارتباطات سازنده می‌شود.



انسان چیست؟

انسان یعنی روح و عقل، مخلوق بودن انسان و ادامه حیاتش از ریشه ربوبیت یا عالم امر که آزادی مطلق پُر سعادتش در وصل اصلش می باشد. خالق بودن انسان در عالم خلق، یعنی مجموعه اختراعات انسانی تا این دم و از این دم تا آخرین دم، که از نیستی به هستی چون خدا، پدیده را ابداع نکرده اند، که اختراعات وجه ارتباطی دارد تا تاسیسی، که پدیده ارتباطی هر پدیده را خلق کرده اند و در اختیار جهان انسانی قرار داده اند. که حتی بعضی اختراعات به ضرر به بشر نیز شده است، یعنی مباحث محیط زیستی، اما در علوم انسانی استنتاجات فیلسوفان هم معیوب بوده و نظام واحد حقوقی سیاسی جهت نظم در جهان را، یعنی دموکراسی را هم معیوب دانسته و چاره ناچار گویند. پس انسان و فلسفه جوهر روحی عقلی انسان مصداق بر عالم دیگر و جهان دیگر دارد. که دین آنرا معیاد گوید.

غزل:

جلای جوهر انسان!

در تحصیل عشق، سوادش سوختتم	کز عمق نادانی، دانایش بگفتم
ز تسبیح توحیدش، ممکنات به تکاپو	حاصل جستجو، مصداق به وجودم
بحر چو قطره، دو جهان کمین بهاء	همو جودی لیلی، کز جنون بافتم
آینه دار کدای، کز تجلایش خاورها	کدا چو سلطان، چاک لباسش دوزم

چو سرآب و مجاز، همسایه عدم هاست

یک آمدن و رفتن، دو روز مسافرتم

مبحث اول- دنیا نسبی:

زمانیکه گردش زمین متوقف شود، زمان دنیایی نه زمان، پس عالم برزخ بعد موت لذت تمام و بیداری تام است. یعنی این دنیا هرچه در پی منافع باشی یا هستی که ژرف و عمق نفع، نیست مگر لذت، یعنی هوشیار و رندی انسان در غایت و سعادت پسا این دنیا وی است. هرچه در این دنیا باشد و می باشد نسبی است و غایتش فنا، که جوهر عقل و روح مال این دنیا نیست، به امر که آمده و به همان امر می رود، که آزادی مطلق هم وصل عالی ترین مدبر می باشد. پس غفلت که بستر معصیت است، سلب آزادی تو توسط اراده آزاد توست، که اگر در این بستر، معصیت غالب غالبتر شود، خودت به اراده خودت، خودرا در وصل منفوریت یا غذاب لامنتهی غرق کرده ای، که ساعت غفلت را سال ندامت دان، و رندی و تحصیل هوشیاری را در هر راه، یعنی در تقوا و دنیا بگزین، چون انسان یعنی سیاست و فرصت، که نباید ابزار و طعمه قدرت های انسان ستیز این دنیا نگردی، زیرا زمانکه آخرین لباس یعنی جسمت را به خاک می سپاری، اعمال که چه مقبول باشد یا منفور تحملش میکنی...

غزل:

تن، لباس انسان؟

تن را چون لباسی، روزی باید کشیدن	در مهر مهاجرت، وطن را گم کردن
چو آمدن و رفتن، بی خبریست کارش	ز خبرهای اصل، مسافر خویش یافتن
ای موت شکریش، بیاکه میمیرم	حیات لاموتی را، زاین موت جستن
نه تقصیر زگناهی، بهانه چو کندم	نزول و معراجش، سیر تکمیل ساختن

چو یخ به گرمی، کاندرا فقرست غنای

عقل و خردم را، نادان دهر دیدن

گفتار اول- زمان:

نیست زمان مگر در گردش هستی تو، اینکه اصل انسان و گردش زمان فرع، که ترا منفعت از فرصت هر دم، بعضی از این فرصت چنان عمیق دریافتند، که منطق مقدم هر زمان است. یعنی فراسوی انسان یا جوهر روح و عقل که مصفا گردد، مقدم منطقی است هر پدیده آن نه

در یک زمانی و هر ادوار تاریخی را فیاض، اما تجربه گرایان را از واقعیت در محدوده زمانی خاص و برای پدیده خاص از ریشه میتافزیک یا فلسفه سازنده و دست یافتنی است. پس هستی انسان مفسر زمان وی بوده و هر عصر زمان را حکما، علماء و اولیا می باشد، تا امور معنوی و دنیایی جامعه را به کام لذت انسانی هدایت کنند.

نعت:

نبوت رسالتش!

تلك الرسول، برفضل تو مکتوب	آدم و نوح و خلیل، زجود تو مجذوب
موسی، زبرق تجالی تو بر طور	داود و زبورش، بر مدح تو مستور
هستی و زمان، زجود تو موجود	صد عاقل و فرزانه، ز نور تو مولود
هر شوریده و عاشق، کز وصل چشیده	غیری تو نگزیده، برین در او خمیده
فهم و زبانم، در وصف تو قاصر	انوار نقشبندم، در وصل تو ناصر

در فقر تو هر دم، این فقیری مایل

کز مرشد واصل، بر وصل تو نایل

گفتار دوم- مدروک عقل و روح در هستی انسان:

بیدون شک جوهر عقل و روح از قلب به اعضاء بدن و الخصوص به مغز که مرکز و یا هسته حافظه و جریانات حواس پنجگانه و هشتگانه را مدیریت می کند میرسد. خدا ناباوران با چشم سفیدی محض و با استدلال اینکه علم دنیایی به تجربه و آنهم تجربه ناقض استوار است، که به زعم شان جوهر روح و عقل را، نیز چون اعضاء بدن به تجربه گرفت. و آنرا چون دیگر اعضاء بدن تحت مطالعه قرار دهند. که اگر چینی شود، پس جوهر نیست، غرض است. جستاری در جوهر خدایی یا میتافزیک از تسلیم شدن در برابر آن، و با خشوع و خضوع تقوا، به همراهی و با نیروی عشق یا شدت علاقه قلب یا تشنگی مدام قلب بسوی اصل و الخصوص که خیلی پُر دست آورد است، چون نتیجه یا انتها را در ابتداء درج کرده است، یعنی سیر باطنی طریقه مصطفایی نقشبندیه شریفه، که اسلام گل است و این تصوف بوی معطر آن، دل را چشمی است در این سیر و خموشی را بنیاد برحسب دیدار، که نه زبان و سمع را طاقت و قدرت که ارسال و دریافت آن انرژی ها کند.

مبحث دوم- فضیلت:

سعادت فردی تا اجتماع و فضل و کرم الهی معنوی، از مسببیت جهاد اکبر یعنی تحقیق و پژوهش و تقوا، که جز این نیست فضیلت و سعادت دیگر، که از نفس اموره تا راضیه و مرضیه سیر کرد. یعنی آزادی اجتماعی عینیت یافته آزادی باطنی است، که فرد از بندش های درونی شیطانی آزادی یافته و مقتدر در کسب عنایات الهی به نظم خود جوش، یعنی نه اینکه به هر فرد اعضاء جامعه یک پولیس مقرر کند تا نظم بر قرار باشد. که می توان گفت: فضیلت الگوهای ذهنی و اخلاقی است، که پدیداری آن، اولویت نفع عمومی در برابر نفع خصوصی در فرد و افراد می باید.

گفتار اول- نظم ازلی و منظومه انسانی:

نظم ازلی یعنی مدیریت امور از ید مدبر اعلی و بستر آسایش است، تا افضل خلایق یا انسان در جستجوی کنز مخفی یا وجود ذات اقدس که محصول حضور در قلوب و جان عبادات، که از مسیر باطن به آرامش و اوج لذت رسند. که نظم ازلی یعنی گردش شب و روز، مدیریت اعضاء بدن که در اختیار و کنترل ما هم نیست، فقط ما امر به نگهداری و توجه به صحت مندی خود شده ایم، حالا جامعه که فاقد آن زندگی فرد و تنهای ناممکن است، و انسان ها با تنوع فکری اخلاقی به خلق نظم می شوند، که نه تنها نظم ازلی یا محیط زیستی را تخریب کند یعنی اسباب آسایش را، که همچنان نه در مقابل و تضاد احکام یزدانی که دین است قرار گیرد، تا به آرامش درونی باطنی ما صدمه وارد نشود. که نظم اجتماعی از مبنا دین یا خیرالقرون توسط علماء و دانشمندان، که متجلی عقل است دوباره به او و از او است، برمیگردد. چون برگ بی اراده اش به زمین نیاید و توحید افعالی ربوبیت را در عین الیقین و حق الیقین یعنی از نور حضور حق سرشار می تواند دید، و جامعه را فیض حقانیت و نظم ازلی یزدانی و موضوعی که مترادف اند، و نظم موضوعی که در تحول بر حسب نیاز زمان می باشد، گستره نظم ازلی و معجز احکام یزدانی می توان دانست.

غزل:

وجد دل!

ناظمی نظم وجود، کاندل تحول روح	فاقد خود در عجز، کز بی نیازی خواهم
در چند راهی نه چند، این نشه وحدت	یک وجود و یک دل، میوه باغ کثرتم
موجود عشق جود، ز عمق رحمت بود	گفتا شو حامدم، تا حمد خود بخوانم

ممکنات م اش، در رمز احمدش پرده گر بگشوده شد، در موجود مجذوبم
 چوبی نیاز مطلق، جز عجز نخريد پرتوش به خاک، فخر نار لعنتم
 در تاباش نور، دل به لقاء مستور گفتا بنوش ز وجود، لایق خود کردم
 فقرست در غنايم، فقیری منصب هستم
 وجد بی تن دارد، دل لامکان وطنم

گفتار دوم- تحجر و اختلاف آفرینی:

ژرف نگری و تعمق به اعماق مفهومی قرآن، که شامل تفسیر آیه بل آیه یا تفسیر قرآن بل قرآن، تفسیر حدیث آیه و بعضی ناسخ و منسوخ آیات که تنها حکم آن، نه لفظ آیه است شامل می شود، که حالا آفتاب یا مبنا در تتین پدیده های امروزی از مسیر حکمت و فلسفی قرآنی برای حل منازعات بشری و مبنا برای منبع نظام حقوقی برای مصالح اجتماع و دولت را برای ما می دهد. که متاسفانه اکثر منابع با رویکرد سطحی مردم را با عالم از اختلافات مواجه ساخته و راه بیرون رفت را تنگ تر کرده اند.

نتیجه چستی انسان

آنچه در تتبین انسان گفته شده، هنوز هم اجمال است. زیرا تفصیل در شاخص های انسانی ناممکن بوده، مگر اینکه خودت در خود رجوع کنی و سفر خودشناسی خود را آغاز کنی که نتیجه خدانشناسی و علم حال، یعنی میزان آرامش قلب در امواج انرژی یا لذت تام و کیف انسانی در انسانیت است. و در عمق وجود پرواز کردن شرط فهمیدن، که تاتو با چشم گور بسته گوش و گوش در لب دندان کسی که نه سخن حق گوید، جز نفس و چقدر منفورست این سخنان، که در آسیاب دیگران آب ریزد، که آب نه بلکی از خون و دریای و سیل خون انسانی مردم مظلوم وطنم افغانستان می ریزد. چون داستان مادر فروشان آسیاب قدرت های منطقه و فرامنطقه در گردش آورده اند. سیل از مهاجرت های در پی، در خاک و خون نشستن، دولت طعمه به نفع عده و کسانی، نه به مفهوم خدمت، نیست این وطن آبادی جز تمسک به دانش و دانش چراغی که بی علم نتوان خدا را شناخت.

غزل:

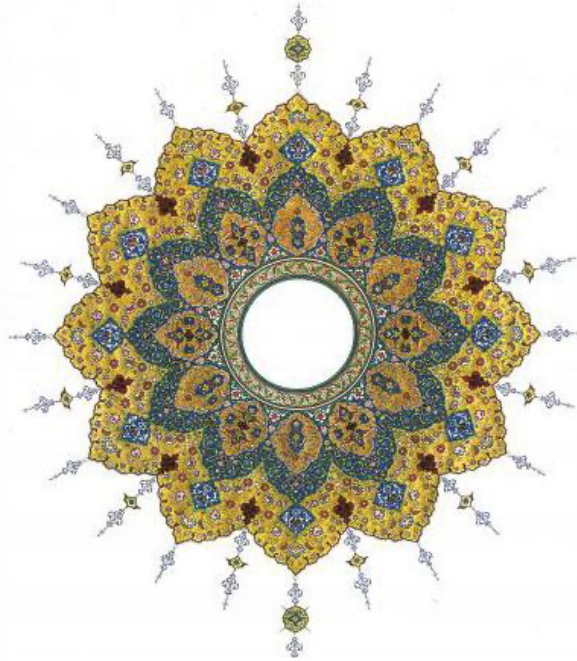
تتبین انسان!

در تفسیر انسان، چند صد کتب بدیهی عمقش چنان عمیق، جز از خود نیابی

کز پیدا گم شدن، جانش را جانستان
خفتگان حواس، کی از پرتوش خاص
رفتن بسوی بقاء، کاین سیر را باید
او می آید بتو، در زهد صیقل جو
جذبه جان گفتا، مجذوبان بی تن را
شرب عقل محض، نه بند هیچ فرض
هم مُلک سلیمان، کز تخت در پروازی
که موجود الوجود را، از وجود بخوانی
شرافت بر مخلوقات، عرش را فرش داری
چو ذات او در تو، غیرش را خود ببینی
کز جاذب تو مجذوب، در تحول اثباتی
نوشت زپیمانه، راشدی و در رشدی

سهل گوی عوام، بند تفکرست خام

عمقش پُر گنجینه، نظم و فهمت فقیری



خموشی فرهنگ معنی تام

محض در انتقال

انتقال معنی بصورت تام گر عمیق بدانم یعنی اینکه چطور معنی بین فرستنده و گیرنده بصورتی صورت گیرد، که به عمق مطلب رسید، نه اینکه در حواشی بند ماند. یعنی چرا اعمال فاشیستی هتلر که ادعا می کرد از فلسفه هگل، مارتین هایدگر و نیچه است، نبود؟ چه غوغای و طغیان در درون خود خواهانه وی در تلاطم بود که معنی هدفش را گم کرده بود؟ یا اینکه منصور هم انالحق گفت و فرعون هم، حالا آن کجا و این کجا، چطور به خرد محض رسید تا معنی را گم نکرده در حواشی سرگردان نبود؟ منظور ما از تام معنی یعنی حب و جذب قلب، یعنی زنا، نار و قتل... و متضاد این کلمات یا واژه ها چون بهشت، رحمت، حب... در قرآن تلاوت شود، برای خواننده بیدون آنکه معنی تمامی آیه بدانند یا نداند و یا سمع کند، ده حسنه نوشته می شود. که مولوی هم در مثنوی و برای عمق معنی و رساندن معنی بصورت تام از الفاظ و واژه های که شرمگاه آدمی است استفاده برده، و اینکه معنی جوهر است و الفاظ شکل و قالب و یا وسیله برای انتقال معنی، که چطور به جان کلام از کلام رسید؟ و فرهنگ ما در ارتباطات چگونه باشد را، مطالعه می کنیم.

مبحث اول- خموشی:

بیدون شک رسیدن به فضیلت خموشی و دل متصل اصل یا ابدیت، معنی تام را لذتش در جان چشیدن است. خموشی به منزله دوری از جمع نیست، قوه اتصال در جمع است، یعنی آن جذب که افراد را، گرد هم جمع می کند، و کسی را خداوند شرف رهبریت داده است، که خادم به می باشد به اعضاء در جمع، بیدون شک این سروری را از بطن وجود یا ذات پیدا نموده و این ذات در آرامش خموشی است که برای نظم اجتماع و مصالح اجتماع استنجا و خلاقیت می کند.

گفتار اول- چند رسانه ای شدن:

برای جامعه بدوی افغانستان با تقلیدی تطبیقی از غرب یا شرق، یعنی آزادی از عدم ارزش های حاکم جامعه همیشه جنین مرده بوده، مثلاً جهیش های شاه امان الله خان، دهه آزادی ظاهر شاه و آزادی بیان، بیدون بیان معنی دوره جمهوریت، که ده ها رسانه دیداری و شنیداری داشتیم، که در عدم بستر هدف محور و فاقد برنامه بسوی تغییر افکار عمومی بسوی متعالی و توسعه اجتماعی سیاسی بودند. بیان به معنی دانایی و معنی است و مقدم آزادی باید، زیرا بیدون عمق دانایی مخصوص در افغانستان، کنش ها به نتیجه معکوس واکنش شدند، یعنی افراطیت در اوج و نقض بشیری بطور روزافزون در جریان، حالا اگر عناصر خبری به مطالعه عمیق فلسفی تطبیقی در رسانه های بیرونی و داخلی با سطح آگاهی بلند مردم، یعنی بینیش مخاطبان رسانه ها را مدیریت کند، افغانستان به تغییر بنیادی مواجه خواهد شد.

گفتار دوم- نماد و انتقال معنی:

از آنجاییکه زبان بدنی یا body language از زبان گفتاری کرده در ارتباط عمیق ترست، و نماد می توان در الگو، شعار و سایر موارد در محدوده دو یا سه واژه چندین کتب را معنی دهد. پس رسیدن تا شکر و لذت خموشی مطالعه و فرهنگ مطالعه، چون کار روزانه ما باید، که مقدم هر شجاعت مدنی خرد را بنیاد، زیرا توازن و بلوغ سیاسی ضرورت عدالت اجتماعی است.

مبحث دوم- گفتار تُهی معنی:

در مقابل معنی از ریشه خموشی پُر فغان، گفتار تُهی معناست. در کشورهای که نظام های تمامیت خواه یا توتالیترایسم از ریشه جامعه توده که فاقد حافظه دراز مدت یا عدم تفکر منطقی در خرد جمعی می باشند، در اشکال ارزش ها افکار را بسته می دارند، و برای احیاء نگهداشتن شان، قدرت حاکمه، سرکوب را در مقابل افراد خردمند که می خواهد بیداری را در جامعه بیاورند، انتخاب می کنند. مثلاً برنامه های در دوران کمپاین انتخاباتی در جوامع پیشرفته که تقدیم می شود، در صورت عملی نشدن آن، فرد منتخب ناکام وعده در عدم خدمات عامه به محکمه یا استیضاح قضایی پارلمان می شود. پس تفکیک قوا به منظور اینکه قدرت مستبد نشود، ریشه در بیداری و خرد جمعی دارد.

گفتار اول- سواد و انسان مدرن:

آخرین دعای آنجناب در این دنیا: که خدای من شناختم ذات اقدس ترا، آن وجه که باید می شناختم، یعنی سیر معرفت بعد موت که نه تنها متوقف نمی شود، که سوی مقصد برق آسائر می گردد. که این فقدان معرفت است که عبادات را در دنیا، عادت و افکار را تُهی معنی و

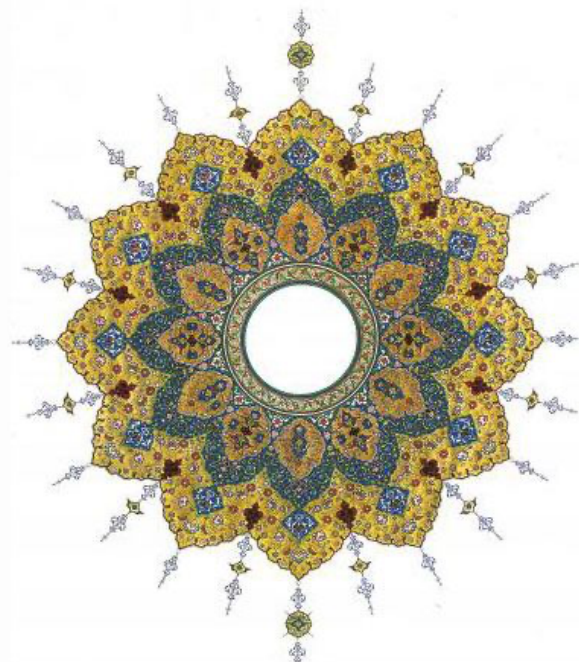
جامعه را بدوی و سیر عقب ماندگی در جریان کرده است. پس گر متغییر نباشید محکوم بسوی نیستی محض یا پدیده های زشت منفی که همانا ابلیس است، می باشد. زیرا حکمت وجودی باطنی آدم را ندیده گرفته و گفتا: او از خاک است و من از آتش، و این من منفور تغیر ناپذیر خالق همه کلفت و زشتی هاست. که انسان مدرن یعنی فرد در گستره جهانی همشه در آموزش و تغیر بوده و دنیا برای هر انسان بیدون در نظر گرفت رنگ پوست، نژاد و زبان...، است زیرا لذت و اوج محبت در همدیگری پذیرست، که نه تنها در روابط منطقه، بل فرمانطقه هم باید اندیشید، و فرهنگ متعالی حوزه خراسانی بزرگ که حقا عمدتاً عرفان اسلامی است را، به جهانیان معرفی کرد.

گفتار دوم- چرای دین زدگی و افغانستان:

بیدون شک افغانستان با فرهنگ متعالی و آثار فرهنگی بیشمار، نویسندگان و عرفا، که این سرزمین داشته است، اما رویکرد تحجرانه و مغروضانه در برابر پدیده های مدرنیته پسا ۱۹۹۲ الخصوص تا کنون مسبب و دلیل اصلی است، که حکومت داری هنوز ریشه از قانون نگرفته است. اما دین زدگی و عقب ماندگی که در قرون وسطایی اورپا حاکم بود، اسلام یکی از منابع فیاض شان گردید، تا اورپا به رنسانس یا دوره روشنفکری وارد شود. که افغانستان کنونی در تطبیق با قرون وسطا مصادق دارد، اما به این تضاد که امروز عصر انترنت و اطلاعات است، و گذر از این حالت سهل و برق آسا می تواند، در صورت فرهنگ مطالعه و تحقیق به اوج رسد. که در عمق پدیده وارد شدن و نه در حواشی ماند. که همه راه حل ها در رویکرد پژوهشی می باشد.

نتیجه از خموشی محض در انتقال معنی

خموشی بستر معنی تام را، از تضاد آن یعنی گفتار تُهی معنی می توان خوب درک کرد. که عمق و ژرف پدیده ها در تحقیق و پژوهش نهفته است. هرچند ساختار ها و ارقام ماده های قوانین زیادتر گردد، نظم و عدالت سرگردان و قانون در دست عده ای ابزار می شود. از این جهت خموشی معنی تام و جایگاه متعالی کامن لا یا حقوق نانوشته را می توان هم از اینجا دریافت کرد. که عمق معنی در افکار عمومی شرافت این به دست می آید که مردم رسانه را کنترل و مدیریت فکری کند، نه چنان که کنون در جریان است، یعنی رسانه و انترنت آفاق اطلاعاتی و فکری بر سطح پایین آگاهی فکری مردم افغانستان دارد. که همیشه بسوی تغیر مثبت و مفهوم سواد در تتبیین انسان عصر حاضر، که مسبب تمدن دینا و معنویت آخرت نیز است، و عدم تغیر آسیب شناسی ما در تحجر و نقض حق بشری می باشد. که تجویز برای آسیب شناسی سرشت متجسس و تغیر انسانی است که قطعا در عمق معنی میرسد و حقیقت را درک می کند، پس مفهوم ما از خموشی در انتقال معنی درک حقیقت، و بهترین تجویز های برای آسیب های جامعه انسانی افغانی می باشد.



فراجنسیتی انسان

در دستور زبان
زبان ها، برای ضمیر

فارسی چون دیگر
انسانی دو واژه که

تفکیک کند او زن و او مرد نیست. چون در ضمیر انسانی که عالم حیوانی یا انسانی حاکم می باشد، طرف منفی یعنی شیطان هم جنسیت ندارد. پس چراغ علم در باطن از وجود خدا، به منظور غالب شدن بر عالم حیوانی نباید تفکیک شود.
غزل:

روح آزاد انسان!

عاشق بمعشوق، یا معشوق قمر باش	رمز و معما را، هم کشف و کلیدش باش
زاده بی نکاح را، محروم چرا خواندن	در گناه بی تقصیر، مقصرش نشانندن
که روحست جوهر، خون پوست ضرورت	عزم سوی اصلش، نسب هم پرده است
خود را او بینی، هم انس و ملک باشی	گوهر نایابی، گر در کاوش خود گردی
هر تپش قلبت، خالق جمله زمان	کز قید سال و ماه، حال را زگرو امان
ای گم گشته خود را، در اصلت جويا	که عقل و تجسس، میمرد زکم آبی ها

فقیری در تجسس، هدف چو در تیر

کز تشنگی حال، در عمر خود عبد سریر

مبحث اول- جمال و وجود انسان:

تقوا بیدون خانم در وجود منکوح ناقض بوده، زیرا قلب را خشوع و خضوع لازم تا استجواب حق گردد. که جمال وجودی یک زن است، تا قلب سخت و بی رحم یک مرد را، که در سیر انسانی باطنی او لازم می باشد، نرم ساخته و مسبب می شود تا پرتو حق را در قلب خود بیشتر دریافت کند. از این جهت وجود فلسفی یک خانم بزرگترین نعمت بر هستی مرد است، که عدم فهم درست آن، زن را به گونه ابزار دیده که حقا این دید، دید حیوانی و غیر انسانی است. پس مظهر جمال حق که مهر مادری از آن سرازیر می گردد، و گیتی را بهشت می سازد، بآن تربیت انسانی بر فرزندان که تقدیم می کند.

گفتار اول- تبعیض و چیستی آن:

تبعیض یعنی توهمات درونی که به زعم خود شخص پنداشته می شود درست است. یعنی جهل و عینیت یافته آن در نابرابری اجتماعی عبارت از فاشیسم در سیاست می باشد. که تعصب هم خشونت و مترادف دیو صفتی و حالت حیوانی در انسان بوده، که مشرکین مکه گفتن: ما شک داریم بالای خانم های خود که اولاد های ما ممکن از ما نباشد، ولی در پیامبری تو همین قدر هم شک و تردید نداریم، اینکه ایمان نمی آوریم چون قبایل ما با شما همیشه در رقابت بوده، یعنی عمرو بن هشام را تعصب، پیش دآوری و تبعیض به ابوجهل او را تنزل داد. جامعه سیاسی بدوی ماهم جز جهل هیچ آفت و نفرین دیگر که مسبب این همه تباهی و فلاکت شده نیست. که باید جامعه جراحی شود با رویکرد تحقیق و پژوهش تا یافته های آن فرهنگ مطالعه تولید کند. پس حماقت، جهل و نامردی و فقدان عیاری در مرد، مسبب است تا در مقابل مظهر جمال و آینه احسن التقویم خدای یا گل از بهشت آرامش سر ستیز اختیار کنند. زنده به گور کردن دختران در دوره جاهلیت و زن ستیزی کنونی جامعه بدوی افغانستان که جایگاه حقوق زن در اسلام به گونه است که نه در فلسفه غرب و ادیان گذشته بوده، اما رویکرد سطحی و متحجرانه به دین اسلام و استنتاج زن ستیزی از آن، جهل مرکب بوده و نقطه عطف به عقب ماندگی و قرون وسطایی در عصر حاضر که شهروند در گستره جهانی است.

گفتار دوم- مادر دانا یعنی اجتماع با خرد:

دولت زاده طبعی انسان هاست. پس وقتی انسان در جمع قرار دهیم یعنی اجتماع و خانواده اولین اجتماع کوچک در اجتماعات انسانی است، که نطفه خرد و جهل از آنجا سرچشمه

گرفته، و تجربه چندین قرن محصول این بوده، که مادر دانا مسبب انسان های خردمند در اجتماع شده است. و دولت زمانی مستبد می شود، که سطح آگاهی در جامعه سیاسی تنزل پیدا کند. زیرا سرشت قدرت همینطورست که زمانی فاقد نظارت گردد، بطور خودکار مستبد می شود.

مبحث دوم- جلال در تضاد دیو سیرتی یا قهر و غضب:

زشتی و عصبانیت، یا قهر همیشگی از دیو صفتی حیوانی که متضاد جلال انسانی است، می باشد. جلال یعنی موسی مشرب بودن در فرق گزاری پدیده ها، از ریشه صدق قلب از وصل وجودی خدا بوده، چون فاروق که ملقب شد حضرت عمر رض به آن، که جلال و عینیت یافتن آن به معنی اینکه شیر از آب جدا کند. و غیور بودن یا عیار بودن انسان نیز ریشه به این جوهر دارد. که در سیرت حضرت عمر رض مشهودست، پس عصبانیت و دیو سیرتی حالت شیطانی در انسان بوده و تکلیف روحی که فرسنگ ها دور از جلال و جوهر غیور بودن است. اکثری در جوامع بدوی تکلیف روانی را توجه به غیور بودن در مبانی زن ستیزی مفهوم کرده و ویژگی دیگر آن، که در خلق گمان بد و موجود زن را شیطانی دانسته و تکریم زن را ننگ پنداشته، که مرز گزاری دقیق آنرا ضرورت دانسته بایستی روی آن بیشتر از هر درجه علوم انسانی وارد شد.

گفتار اول- حکمت حجاب:

حجاب مصونیت حیثیتی عزتی و فزیکتی زن که نسبت به مرد قدرت فزیکتی کمتر دارد، است. و حکمت آن در عدم شتاب کسیکه در نفس اماره است یا فردیکه بالای نفس حاکمیت ندارد. نداشتن حاکمیت بالای نفس زن و مرد نمی شناسد، و هر دو جنسیت انسانی، وجدان، ایمان و سیر مسلمان تا مومن شدن که غالب آید بالای نفس، که آنرا نفس راضیه مرضیه گویند. یعنی حادثه افک بی بی عایشه که مسبب نزول بالاتر از ده آیه برای اثبات پاکدامنی مادر مومنین نازل یافت، که در آن حادثه و نزول آیات به پاکدامنی در هسته نفس های پاک بوده نه ساختار حجاب، پس جوهر صیقل روح و هدف دینی را چنین، نه چنانی که در حواشی و ساختار ظاهر دین را خلاصه کردیم، که اصل و جوهر را در وجود نمی شناسیم، که حقا نشانه دین زدگی و عقب ماندگی از مسببیت فهم نادرست از دین را، در حواشی و ظواهر بیدون حکمت می تواند دید.

غزل:

بند صور ظواهر، بندش انسان!

سجاد زدل نگشتیم و مساجد ساخته ایم ای وای کاین کیفیت، به کمیت داده ایم

مفتی و داور عیب مردم گشته ایم	دل تُهی و بیرونش، پُر زشور و فغان
تاج کرامت، چه ارزان فروخته ایم	مشاطه دستار و عطر خویشم هنوز
فرسنگ ها دور، ز سلکش مانده ایم	مدعای امتی و تکیه به کردار صوری
در انتظار تُهی، چشم به گل نی ماده ایم	وابسته و پیوسته، در حواشی بی حکمت

کز برق تجلایش، گه فقیری در سوختن

یا در پرده غفلت، بر تن اسیر مانده ایم

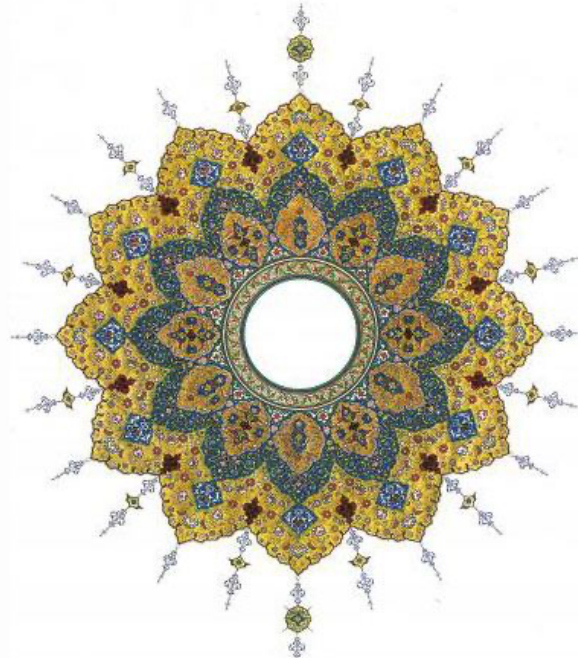
گفتار دوم- توجه زن ستیزی:

منشاء جهل و عینیت یافتن آن، نیست مگر جز زن ستیزی، عشق خانم در قلب مومن تجلای جمال حق است. و بهترین دانایی در کسب لذت حقیقی، که تضاد آن جهل و آفت های آسمانی، زیرا در دین که سوره مکمل به نام زن، و اولین مسلمان بعد نزول وحی زن باشد، و حتی احکام دیگر دین چون ترحم و نرم خوی در مقابل حیوانات و نباتات، که استنتاج زن ستیزی از چنین دین، جفای بزرگ در حق مصالح اجتماع بوده، و از طرف دیگر احکام حجاب به معنی صفر ساختن فساد نیز نیست، زیرا در زمان آنجناب چنین عمل زشت رُخ داده، و در مقابل بعد اقرار و شاهد حکم بالای زن و مرد جاری شده و نه بگونه محکمه صحرای، که نباید به تلقین اینکه فساد را با حجاب صفر می کنیم، رخنه های زن ستیزی و محروم ساختن شان از حقوق بنیادین را توجه کرد.

نتیجه فراجنسیتی انسان

جهل و ستیز، خرد و وصل یا همزیستی مترادف های اند، که ارتباط ذهنی دارند. که تلفیق آنها به مفهوم مصلحت، همچون آب و آتش ناممکن است. جهل و قدرت سیاسی یعنی سرکوب، و اینجاست که عمق قدرت مشروع و نامشروع خود را تتبیین می کند. پس خرد تولید اراده سعادت مند که اجتماع مطلوب محصول می شود، است. پس جوهر عقل و خرد مبتنی بر جنسیت نیست، زیرا چراغ عقل در وجود و با خشوع و خضوع تقوا از جنس آرامش، که دریافت می گردد از جمال و ماهیت جمال زن، تا انسان های مکمل یا همانا زوج موفق و غالب اند بر عالم حیوانی در وجود. که در نتیجه ستیز در مقابل زن جهل محض و متضاد غیور بودن یا عیاری مرد است. که اجتماع سالم محصول اجتماع ابتدایه یا خانواده و خانواده سالم محصول

مادر با سواد و دانا می باشد. که یکی از عوامل عقب ماندگی جامعه بدوی افغانستان مادران بیسواد و پسران دیو سیرت یا همیشه آمده به جنگ می تواند باشد، که محرمیت زن به زن در اسلام و خانواده سالم به منظور جامعه متمدن، واجب شدن زن های با سواد را، که حقا بیدون اختلاف فتوای اسلامی کسب علم دنیایی را، بالای زن و مرد فرض کفای دانسته اند. تحجر و چند اختلاف آفرینی بیدون حکمت و در بند ساختارهای ظواهر و حواشی یا در فقدان اصل انسانی بودن، سیر نزولی علوم انسانی را در افغانستان شاهد هستیم، که با فرهنگ مطالعه از یافته های تحقیق، می توان توسعه اجتماعی یا علوم انسانی را برق آسا کرد.



جوهره دین و فرد

کلمه شهادتین که

شتابی بسوی تکمیل

توسط زبان بیان می

شود، که توسط سمع دریافت می گردد، از همه کسان در الفاظ یکسان بوده، اما ریشه و هسته این شهادتین در قلب و صدق قلب از همه کس یکسان نبوده، از اینجاست که در فقدان یکسان نبودن قلب و زبان عالمی در عالم را، تنوع فکری عقیدتی می باشد. و یاهم گفت هرکی قدر ظرفش یعنی استعداد دورنی خودش دریافت می کند. ولی هرکی باید خلوتی بین خودش و خدایش، زیرا اگر فرد عمومی یا فرد اول کشور و یا هم وزیر و یا هر یکی از اشخاص فرد عمومی، که در نهایت و غایت اعمالش به فردی خودش و غایت اعمال در پسا مرگ هم بخودش، که برای تکمیل فردیت لازم های باید است. که تفسیر معتبر روح البیان گفته است: هرکی پیر ندارد، پیر وی شیطان بود. اینجا پیر مکمل فیاض حق و وسیله برای وصل تا به جوهر حضور حق است. که در اوصاف و شناسی این طلسم تکامل پردازیم، کتابی جداگانه باید نوشت. اما شیطان با نیروی مکر و حيله در لباس یا جسم انسانی الخصوص در محرکه قدرت را چطور مهار کرد؟ البته تاسیس رابطه فردی فرد با خودش و خدا را، در نظارت سیاسی بر افراد شخصی عمومی مقصد نیست. که دنیا و اسباب دنیا به اساس تجربه هم ناتوان تجزیه و تحلیل آن رابطه است، که قصد مقصد از مهار اینجا خدمات عامه است، که به نفع فردی شخصی تمام نشود. و جواب هم برای مهار کردن عبارت از: حاکمیت قانون و تفکیک قوا است، و حکمت حاکمیت قانون در ارزش های اسلامی را، در مقالات بنده که در اینترنت قابل دسترس می باشد نیز می توان مستفید شد.

غزل:

من نه من کنم!

در دوستی دوست، کز نطفه صدقم	از عشق معشوق، من عاشق پدیدم
چو جمله کوشش آید، زکشش او	موت را قبل موت، در تماشایش بینم
زنبور بی عسل، پای کوشش نسازد	رُخ گل تا عسل، از سوختن می ریزم
بی تمرکز عمل، بی جهت عزمست	کز فوق اراده او، هر طرف قبله ام
حقیقت وجودم، بیرون خود نیاید	خود را محرم راز، چو اوست امام
منم زمن جدا، که جمله در ما گفتاء	بیشمار در کثرت، جوهر وحدتم

منشاء ممکنات، در قیام فقیری

تکبیر عشق کن، که لال شد زبانم

مبحث اول- نتیجه یا عریان نیت:

نیت مقبول و مصفا از عالم امر یا وصل از ریشه ربوبیت حق، که تضاد آن منفوریت حق و نتیجه و غایت عمل ایده ها، عریان این مورد است. که نیت های گروه ها و نهضت ها چقدر مقبول و منفور حق بوده است، همه می دانند. اما اراده عمومی و نیت خیر آن، یعنی قانون و خرد جمعی روح قانون، و اینکه قانون عینیت یافته جوهر عقل است و فارغ از قومی بودن یا سمتی بودن و یا به باور خاصی یا گروه نیست، که نگهداشت قانون با صفت بی طرفی آن و نیت خیر آن به نفع عمومی، نیازمند نظارت می باشد، پس شجاعت مدنی جان نظارت است.

گفتار اول- شجاعت مدنی:

شجاعت مدنی یعنی اهداف قانون که بایستی به کرسی بنشیند. و آزادی فاقد خرد، بردگی محض است. پس سطح آگاهی بلند افکار عمومی و نظارت اعمال مجریان قدرت که مطابق بر قانون است یا خیر؟ توسط نمایندگان مردمی و نظارت مستقیم مردمی توسط رسانه های جمعی که همیشه در نظارت بودن و یا اندکی غفلت یا بی خبری و یا با خبرهای بی خرد رسمیت شناختن استبداد می شود.

گفتار دوم- معرفت علم:

مقصد از معرفت علم در علوم انسانی تولید فکری، از تحقیقات علماء و دانشمندان است. که بر تقویت و تعدیل قوانین بر حسب نیازمندی زمان ارایه داده می شود. یعنی افزایش مراکز تحقیق دانشگاهی ماشین توسعه بوده، که جان کلام دانشگاه تحقیق است. متأسفانه عده ای در دروازه های دانشگاهها، باهم مناقشه دارند، که پوهنتون گویند یا دانشگاه؟ که داخل آن هم تعمیر فاقد ماهیت دانشگاهی، یعنی عدم مدیریت و تحقیق بوده، مخصوص از دوره پسا داود خان تا کنون، که استاندارد سازی این ماشین معنوی توسعه را، در اولیت پیشرفت برای افغانستان دانست. فقدان کیفیت دانشگاه، بستر ترویج تحجر و قوم گرایی بوده، و آنقدر بدور از لذت و قدرت علم هستیم هنوز، که ضرورت استاندارد سازی آن، درک نشده و سخن از تحقیق و پژوهش را پیش پا افتاده گرفته اند. حتی ژورنالیستان تحلیگر را، که از تیوری دانش یعنی مقدمه سیر می کند بر هستی واقع شده، تا نتیجه مطلوب را ارایه دهد. و یا با آگاهان سطحی سیاسی اشتباه گرفته اند. حتی بعضی از ژورنالیستان فاقد دانش عمیق عناصر خبری اند. مثلاً چرای از عمق فلسفی پدیده اقتضا دارد، و چگونگی سیر پدیده در واقعیت یا در عمل جاری شدن را، که عناصر دیگر در پی نتایج پدیده می باید متمرکز شود. که البته از فقدان فرهنگ مطالعه در جامعه، چنین رسانه ها بعید نخواهد بود.

مبحث دوم – فضیلت دین:

دین انسان خلق نمی کند. بلکه برای آخرین و اشرف مخلوقات که خلق شده است، رهنما می باشد. پس مخاطب دین جوهر روح و عقل است، یعنی فضیلت دین در محصول فرد به نتایج اختراع، استنتاج، عمل صالح و اجتماع سالم و توسعه در همه ابعاد دنیایی و معنوی اخروی می باشد. که دین سیاسی فاقد انسان به مفهوم انسانی یا عدم روح منور و عقل منکشف بوده، و با روحیه دیو سیرتی ناقض حقوق بنیادین بشر شده و شکل ارزش یا ساختارهای ظواهر در اوج و فرسنگ ها دور از حکمت احکام دینی، در دگماتیسم و پیش داوری محض جامعه را، در سیر نزولی سوق داده است.

گفتار اول- توجه بردگی:

وصل حق و جوهر صدق در قلب آزادی تام و اوج آرامش، یعنی آزادی تام در وجود مسبب آرامش و آرامش بستر و ظرفیت بر دریافت لذت حق، که در این حال، دنیا مکار که ضمیرش دلتنگی است، از چشم دل می افتد. و هیچ حرص در دل نیست، مگر خدمت به هم نوع خود، چون از جوهر هستی همه یکی بوده و هموجود شدن لیلی و مجنون که تمثیل از عمق وحدت است، توسط آتش محبت، که چند وجود را، صیقل می کند، و پرده های دوری را می سوزاند. حالا این وجد حقیقی دین کجا و ابزاری شدن دین بر توجه بندگی دیگران کجا؟ در جامعه بی

قانون و فقدان حاکمیت ملی از وحدت اعضاء، هرکس و ناکس مفتی است، بر عیب دیگران، کافیتست ظواهر آراسته کنند، و اعضاء جامعه توده ای چنان وی را اقدیس ببینند و افراد اندک از منفعت های گوناگون، سرشار گردند، که هر ندای روشنفکری را تکفیر و سرکوب می کنند.

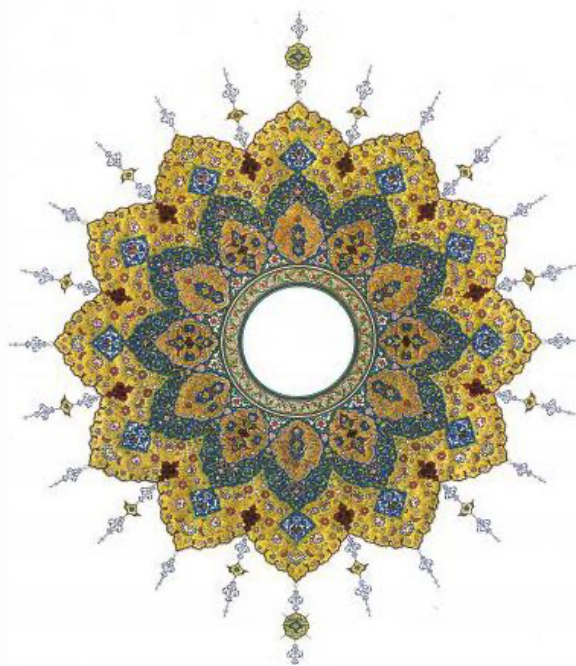
گفتار دوم- رفع تردید:

آب را گل آلود کردن و ماهی گرفتن، یعنی اختلاف آفرینی، احکام ثابت را اختلافی کردن و تردید آفریدن، حواشی را معبد ساختن و حضور جوهر خدای را در قلب گم کردن، حکمت و معرفت را هضم نکردن، پس ژرف نگری و تحقیق دانشگاهی همت جوانان را باید. اولین گام رفع تردید از در حکمت وارد منابع معتبر دینی شدن است. که تطبیق آن به مولفه های مدرنیته ضرورت پایداری نظام سیاسی حقوقی می باشد.

نتیجه دین و تکمیل فرد

دین سیاسی ابزار یعنی جامعه بی قانون و فقدان حاکمیت ملی از وحدت اعضاء، هرکس با اندکی ظواهر، در عوام توده مفتی است. و هر ندای روشنفکری را تکفیر و سرکوب کنند. چون منفعت گروهی خصوصی از عوام فریبی تغذیه شده و جامعه بدوی و اعضاء آن، توده ها محسوب می شوند.

توده انسان کامل و منحصر به فرد نیست، که به استقلال فکری رسد، بلکه طعمه و ابزار برای دانشمند بی وجدان یا عالم سوء است. پس فرهنگ مطالعه از یافته های تحقیق دانشگاهی نسخه برای برطرف کردن معضله پیشنهاد می شود. تا جوهره حاکمیت قانون از مبانی حاکمیت ملی متجلاء و تقکیک قوا همراه با تحلیل های رسانه ای در اوج رسد. و ماشین توسعه را از خموشی به حرکت درآورده و برق آسا کرد. و در باب پیر کامل باید گفت: پیدا کردن مرشد مکمل آب حیات و تضاد یعنی پیر ناقض ظلمت و فلاکت می باشد که در بین کامل و ناقض مصحلت و گزینه سومی هم نیست. اما از نظر بنده واجب و فرض نیست، انکار باطنی که از تلقین مرشد کامل به سینه ها می ریزد. چون ریشه در اراده آزاد دارد و سیر عشق یعنی مستحب است. جوهر عشق خود آتش است و بی باک، یعنی نصیبه خاص خدای را مقدم، که با وجدان بودن را، فرضیت و ضرورت دانستن حقیقت، که برای عمل کردن درست در واقعیت دانیم. توجه بردگی و احکام را از متن مقدس با یک ترجمه تحت الفظی، عرف به زنجیر کشیدن مردم در جامعه ما، توسط بنیادگرایان یا متحجران دینی می باشد.



اراده قدرت ایمانی
آن، از مبانی بینیش
وصل روحی عقلی

نتیجه جمعی از اثر
اراده و نتیجه عمل
عمیق انسانی یا

انسان از ربوبیت رب، که قطعاً نتیجه دنیای تمدن و اخروی آن معنویت است. و توحید افعالی که برگ بی اراده حق به زمین نمی افتد، که چگونگی این وصلت سیر معرفت بوده و حالا اگر گویم که خداناباوران و غیر مسلمانان را نظم دنیای از کجا حاصل آید؟ اولاً انسان را ادیان خلق نکرده است، انسان⁵ ماقبل ادیان بوده، هر چند پیدایش حضرت آدم و پیامبری وی یکجا نیز گفته شده، و برای متعالی انسان دین به منظور غالب شدن دشمن نامریی یعنی شیطان، و هم چنان عرفان دینی در ظرفیت سازی فاعل چون درک حقیقت و خدا شناسی، اما در جوامع سکولار، وجدان محک و ریشه نظم است. از بناء تا انجام و در نگه داشت وجدان

⁵ انسان مقدم منطقی بر دین است نه زمانی – زمان حقیقی یا العصر با زمان دنیایی که به اساس گردش زمین سنجش می شود، فرق ژرف و عمیق دارد که زمان دنیایی جز زمان حقیقی می تواند باشد.

بیدار، فقط یک سیاست بنیاد نهاده شده است، که آن: نگفتن دروغ است. که چقدر برای انسان شدن سالم و تسلیم شدن وی به حق یا مسلمان شدن در برابر جوهر حقیقت، دین اسلام در برابر دروغ گفتن مبارزه کرده است. که سیر مسلمان یعنی پسا صاحب واجد بیدار شدن مسلمان را، سیر لامنتهی مومن شدن و محبوب شدن حق، که در عمر بعد رحلت از دنیا هم متوقف نمی شود. حالا تحجر یا ظواهر در ریا، فقدان تحقیق یا فقدان تغییر به سوی روشنای، دگمه و پیش داوری، تعصب و سمت گرای... مکروب یا ویروس های انسانی در جامعه بدوی چون افغانستان اند. که هر روز شاهد نقض فرمان الهی و نقض حقوق بنیادین بشری هستیم، که صفت منفور لاتغییری ریشه در سرشت شیطنی ابلیس دارد. و انسان را آدمیت لازم، چون تاج کرامت به وی داده شده است.

تحجر دروازه ورودی قدرت های استخباراتی جهانی در جوامع توده ای است. در سیاست بین دول که حقوق ابزار قدرت ها بوده، بیداری هر جامعه دیوار محافظتی هر کشور محسوب می شود. عرفان و خموشی مهد انتقال معنی را، قدرت دیپلماسی گفته ایم، زیرا در قرآن امر شده شما از اهل ذکر سوال کنید، چون علم لدنی در سینه و ذکر خفیه که با انفاص اجرا می شود است. که خموشی شان اتصال ابدیت و اوج نور حقیقت در بینش های درونی می باشد. بسترهای از جامعه و جریانات آگاهی در آن، سیر صلح پایدار و بیداری وجدان جمعی در فرجام وحدت و همدیگری پذیری نهفته شده، و برابری در حقوق طبعی و اسلام عرفانی تفکیک نشده است. زیرا دشمن نامریی انسان یعنی شیطان فاقد جنسیت است. و حکمت حجاب برای زنان اسلحه موجود ضعیف فزیکتی در برابر دیو سیرتی حیوانی حنسیت مرد گفته شده، که اکنون توجه ستیزی از اوامر حجاب می شود. و مقصود انسان از آفرینش زن و مرد معرفت و حب حق بوده، که بیدون وصلت همدیگر حتی تقوا ناقض است. که فراجنسیتی انسان، چون از لحاظ کیفی آرامش زن و مرد دو پدیده جدا کمی نیست. و استدلال فلسفی و عرفانی ما در باب فراجنسیتی انسان به مراتب انسانی و متعالی است تا ایده های فمینیسم غربی، که بیدون شک حقوق زنان در اسلام با بینش حکمت و عرفان بهترین و عالی ترین بوده، که نه ادیان دیگر و فلسفه غرب آنرا تبیین کرده است. اعجاز دیگر علم تحقیقی آشتی نقل و عقل است، که اکنون در افغانستان با سطح ابتدایی آگاهان امور سیاسی تلفیق ناپذیر پنداشته می شود. که بیدون شک روشنفکری اعجاز قرآنی در مقطع های زمانی می باشد، اما اسلام سیاسی از منشاء نیت تا نتیجه، عریان نیت های نهضت ها و گروه های اسلام در کشور این بوده، که معقول عقل و منوریت روح یا از مبانی رضا حق نبوده، بلکه ابزار برای به قدرت رسیدن و نقض بشری که فرسنگ ها دور از جوهر دینی می باشد. که ریشه واژه جهاد یعنی جهد، کوشش، مجادله و یا تحقیق و پژوهش که اگر به حکمت عقل به این ارزش متعالی و مقدس وارد شویم، بیدون شک در تفسیر حدیث مشهور آنجناب پرداخته ایم، که بعد از پیروزی در بدر ارشاد فرمودند: سیر نمودیم از جهاد اصغر به جهاد اکبر، جهاد اکبر یعنی جهاد علیه نفس یا من مردود یا غلبه کردن بالای نفع خصوصی خود در برابر نفع عمومی که از عدم

جهاد اکبر از تمامی ارزش های اسلام به گونه ابزاری و هدف شخصی یا گروهی شان استفاده می شود. گسترش اسلام از مبانی جهاد اکبر یا قدرت دیپلماسی و ایجاد فضای حکومت دارای به اهل خرد دست یافتنی و تکریم است به سرشت متعالی انسانی، و پیوستگی آن ریشه در افکار و آگاهی اعضاء جامعه دارد. که تضاد اراده سالم از ریشه منفوریت و غریزه خودی و قاطعیت در برابر تغییر و خویش را محکوم کردن به مرگ، که حتی اضطراب و استرس و اوج آن تا خودکشی را، چون در عدم تغییر است که از این منفوریت تنزل پیدا کرده، می توان دید. پس تعصب غریزه فوق اراده - پدیدار در زهر آفرینی هاست.

هیچ پیامبر یعنی رسول و یا نبی ضمانت صفر کردن فساد در روی زمین را نداده است. زیرا فلسفه وجودی معیاد یا یوم الدین منتفی می شود، پس واعظ و یا خطیب ربانی از راه حکمت و اقناع مخاطبین، راه بسوی سعادت را، جاذبه های عقلی می دهد، و قانون گذار انسان شناس در تنظیم امور اجتماع، و حقوق برابر انسان ها، نظم را تقدیم می کند. که خدا باور بالای خدا ناباور یا پیرو ادیان دیگر اظهار ولایت نکنند و یا تحمیل و یا ترور شخصیت نکنند، که جوهره یهدی من یشاء... چنین اقتضاء دارد. حالا سیاره زمین که یکی از کوچکترین سیاره ها در هستی و قسمت شدن زمین به سه حصه، که نزدیک یا بیشتر به دو صد کشور در این یک حصه، در بین دو صد کشور عده در جوامع بدوی چون افغانستان مدعی هستند که دین خدا را نگهداری کردند. معاذ الله زیرا منبع اول دین ما قرآن و معجز و کلام حق که مخلوق نیست، و خود حافظ کلامش در بستر های افکار توسط فکر و تفکر مخلوقش بنام انسان بوده و جوهر روح و عقل که هستی این موجود در زمین فرصت که به اصل متوصل شود. که باید دانست تا زمانی که فضیلت انسانی در مبانی فلسفه حق، در جامعه درون سازی نشود، جنگ حرف اول را می زند نه دیپلماسی، زیرا فضیلت انسانی در گفتگو برای از بین بردن مناقشات و معضلات، و متجلی آن در دولت که خرد سیاسی مبانی تصامیم است، جامعه مطلوب و ایده حال و ثبات سیاسی اجتماعی را، ارمغان می آورد.

پایان